

نظریه‌های رفتار ریسک در تصمیم‌گیری

مؤلف:

ویلیام ای. بوچر

مترجم:

روح‌الله طالبی آرانی

باسمه تعالی



قَيِّدُوا الْعِلْمَ بِالْكِتَابِ (رسول الله ﷺ)

Boettcher, William A.

بوچر، ویلیام

نظریه‌های رفتار ریسک در تصمیم‌گیری / مولف ویلیام ای. بوچر؛ ترجمه روح‌الله طالبی ارانی. - تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، مرکز تحقیقات، ۱۳۸۵. ۳۰ ص.

متن حاضر ترجمه فصل دوم از کتاب Presidential risk behavior in foreign policy است.

توصیفگرها: سیاست خارجی، ایالات متحده، تصمیم‌گیری، خطر کردن (روانشناسی)

شماره بازیابی: ۱۳۸۵-۳-۶۸

حروفچینی: مهرداد کریم‌پور

صفحه‌آرایی: غفور بابایی

شماره گزارش: ۱۳۸۵-۳-۶۸

- کلیه حقوق این اثر متعلق به مرکز تحقیقات است.
- آراء مندرج در این اثر، ضرورتاً آراء ناشر نیست.
- استفاده از این گزارش با ذکر منبع بلامانع است.

عنوان: نظریه‌های رفتار ریسک در تصمیم‌گیری

تألیف: ویلیام ای. بوچر

مترجم: روح‌الله طالبی آرانی

حوزه مطالعاتی: سیاست - مدیریت - روش‌شناسی

تاریخ تهیه و انتشار: تیر ماه ۱۳۸۵

منبع: William A. Boettcher, *Presidential Risk in Foreign Policy*, Macmillan, Palgrave, 2005, Chapter 2, pp.16-46.

آدرس: تهران بزرگراه شهید چمران. پل مدیریت. دانشگاه امام صادق (ع). مرکز تحقیقات

تلفکس: ۸۸۰۸۳۷۹۴

E-mail: research@isu.ac.ir

www.isu.ac.ir/research_center.htm

سخن ناشر

از جمله مباحث مهم در حوزه مطالعاتی «مدیریت و سیاست»، تجزیه و تحلیل رفتار تصمیم‌گیران و درک چگونگی اخذ تصمیم توسط ایشان می‌باشد. در این خصوص تاکنون الگوهای متعددی پیشنهاد شده است که الگوی تحلیل «رفتار ریسک» در این میان توجه بیشتری را به خود جلب نموده است. با اینحال متون موجود در این زمینه اندک و نیاز دانشجویان و محققان معمولاً بدون پاسخ لازم مانده است.

مرکز تحقیقات با توجه به ضرورت معرفی و تبیین روش‌های تحلیل و شناخت که بعنوان یک هدف آموزشی - کاربردی برای مرکز تصویب شده؛ تاکنون گزارش‌های متعددی را در حوزه روش تولید و عرضه داشته است که مورد استقبال دانشجویان قرار گرفته است. گزارش حاضر در همین مجموعه تهیه شده که امید می‌رود مورد توجه علاقه‌مندان به این حوزه مطالعاتی بین رشته‌ای، قرار گیرد. مرکز آماده دریافت و انتشار دیدگاه‌ها و مطالعات تکمیلی می‌باشد.

دکتر اصغر افتخاری

رییس مرکز تحقیقات

(۱) مقدمه

مطالعهٔ چگونگی تصمیم‌گیری آدمیان در قرن گذشته رو به تکامل بوده است. فون فومن^۱ و مورگن استرن^۲ (۱۹۴۷) مدل کلاسیک «مطلوبیت مورد انتظار»^۳ را (که برنولی^۴ بسط داده بود) پروردند و پس از آن، ساویج^۵ (1954) نیز این مدل را اصلاح نمود. مدل «مطلوبیت مورد انتظار ذهنی»^۶ از ساویج، مهمترین نظریه‌ای بوده است که دانشمندان علوم سیاسی در تحقیقات خود در زمینه‌ی مطالعات تصمیم‌گیری، الگو قرار می‌دهند. قوت هنجاری مدل «مطلوبیت مورد انتظار» و مدل «مطلوبیت مورد انتظار ذهنی» اغلب پذیرفتنی است، اما دقت توصیفی این مجموعه از نظریه‌ها سخت زیر سؤال رفته است. ناکامی نظریهٔ «مطلوبیت مورد انتظار ذهنی» در تبیین رفتار تعداد زیادی از تصمیم‌گیران جهان واقع باعث گردیده است بازنگری‌ها و ارایهٔ تعمیم‌هایی در مورد نظریه‌های مطلوبیت مورد انتظار، که از توانایی تبیین برخی (نه همهٔ) از این موارد نقض برخوردارند، افزون‌تر شود. همهٔ این نظریه‌ها می‌کوشند تصمیم‌های اتخاذ شده در شرایط ریسک را حداقل تا حدودی تبیین نمایند - در شرایط ریسک، پیامدها مشخص نیستند، ولی احتمال وقوع پیامدهایی که به بار می‌آیند، از یک [پوش] «توزیع احتمالات» مشخصی پیروی می‌کند. اخیراً تردید در مورد دقت توصیفی دو مدل «مطلوبیت مورد انتظار ذهنی» و «مطلوبیت مورد انتظار»، مرزهای رشته‌های علمی از روانشناسی و اقتصاد گرفته تا علوم سیاسی، جامعه‌شناسی و تجارت را درنور دیده است. به ویژه، محققان علوم سیاسی که در مورد تصمیم‌گیری سیاست خارجی مطالعه می‌کنند رفته‌رفته بررسی جایگزین‌های مدل‌های برنولیایی^۷ را آغاز کرده‌اند.

در این نوشتار، ابتدا روشهای متنوعی را که دانشمندان علوم اجتماعی برای تفسیر مفاهیم «ریسک»، «عدم قطعیت»، و «تمایل به ریسک» به کار گرفته‌اند، بررسی می‌کنم و الزامات پذیرش هر دسته از تعاریف در مورد آنها را تشریح می‌کنم. در قسمت دوم، تعاریفی را ارایه می‌دهم و از آنها دفاع می‌کنم که در سراسر این نوشتار مبنای بحث‌های من می‌باشد. قسمت سوم توجه خود را بر ادبیات متنوع در رشته‌های مختلف علوم سیاسی، روانشناسی، اقتصاد، تجارت و جامعه‌شناسی که بر مباحث این نوشتار تأثیر نهاده‌اند متمرکز می‌سازد. قسمت چهارم موضوعات «اندازه‌گیری»، «اعتبار»، و «ارزیابی» را مطرح می‌نماید و نقدی را پی‌ریزی می‌کند که بنیان

-
1. Von Neumann
 2. Morgenstern
 3. expected – utility (EU)
 4. Bernoulli
 5. Savage
 6. subjective expected utility (SEU)
 7. Bernoullian

نظریه و نقشه تحقیقاتی مندرج در قسمت‌های پنجم و ششم را بنا می‌نهد. در قسمت پنجم، «چهارچوبه تبیین ریسک»^۱ را پیشنهاد می‌کنم و ریشه‌های نظری و تجربی هر کدام از فرضیه‌های آن را به بحث می‌گذارم. سرانجام، قسمت پنجم آن روشهای پژوهش را که در این نوشتار به کار رفته است مورد توجه قرار می‌دهد و بررسی کامل‌تر و انتقادی‌تری را از روشهایی که در قسمت‌های پنجم و ششم نوشتار قبلی معرفی شدند ارایه می‌دهد.

۲) تبیین مفاهیم

مفهوم ریسک در مباحث مربوط به تصمیم‌های دولتی و غیردولتی مورد استفاده قرار می‌گیرد. افراد ممکن است از انجام یک فعالیت خاص (مثلاً سقوط آزاد) سرباز زنند زیرا حاضر نیستند «ریسک کنند». یک رئیس‌جمهور چه بسا ممکن است سیاستی را در بردارنده ریسک‌هایی توصیف کند که ما حاضریم تحمل کنیم. رشته‌های متعددی که در آنها ادبیات مربوط به ریسک و ریسک‌پذیری اشاعه یافته است، وجوه تشابه و اشتراک مفهوم ریسک در حوزه‌های مطالعاتی خود را نشان می‌دهند: علوم سیاسی، روانشناسی، اقتصاد، جامعه‌شناسی، تجارت، علوم پزشکی، مهندسی سیستمها، (و غیره). متأسفانه، مطالعه گسترده ریسک در این همه رشته علمی متفاوت به تولید و اشاعه دیدگاه‌هایی گونه‌گون در مورد مفاهیم مورد مطالعه منتهی گردیده است. گذشته از آشفتگی معانی در میان رشته، مسأله دیگر زمانی بروز می‌کند که پژوهشی مبتنی بر یک مجموعه از دیدگاه‌ها (و تعاریف منتج از آن) برای تأیید عناصری از پژوهشی که بر پایه دیدگاه‌ها (و تعاریف) دیگری استوار است، مورد استفاده قرار می‌گیرد.

تعریف کلاسیک «ریسک» از تحقیقات در زمینه‌ی تصمیم‌گیری در رشته‌های روانشناسی و اقتصاد نشأت می‌گیرد. در این سنت، ریسک، مسایل انتخاب را در شرایطی که «پیامدهای متعدد اقدامات بالقوه، مبتنی بر احتمال هستند و تصمیم‌گیران نیز احتمالات و مطلوبیت‌های این پیامدها را می‌شناسند» توصیف می‌کند. بنابراین ریسک با «عدم قطعیت» تفاوت دارد. «عدم قطعیت» برای توصیف «مسایل انتخاب» البته در شرایطی که تصمیم‌گیران، احتمالات و / یا مطلوبیت‌های این پیامدها را نمی‌شناسند، به کار می‌رود (البته در عدم قطعیت، این امکان نیز وجود دارد که تصمیم‌گیران، از برخی پیامدهای بالقوه نیز آگاهی نداشته باشند). شرط بستن بر سر این که آیا سگه پس از انداختن، شیر خواهد آمد یا خطا، مسأله ریسک را به میان می‌آورد (می‌دانیم که احتمال هر

پیامدی ۵۰ درصد می‌باشد). شرط بستن در آوریل بر روی این که بوستون رد ساکس^۱، سری‌های جهانی^۲ در اکتبر را خواهد برد، «عدم قطعیت» را در برمی‌گیرد (احتمال این پیامد، معلوم نیست - ممکن است ۰/۸، ۰/۵ یا حتی صفر باشد). «عدم قطعیت» بر طیف وسیعی از احتمالاتی که چه بسا ممکن است با هر نوع پیامدی پیوند داشته باشند، اشاره دارد و هر چند این طیف ممکن است از طریق دستیابی به شناخت، محدود شود، ولی به ندرت می‌تواند به احتمال تک رقمی کاهش یابد. مقدار زیادی از نظریه رفتاری در مورد تصمیم‌گیری به یافته‌های تجربی برآمده از رویارویی افراد با تصمیماتی که در بردارنده ریسک هستند، تکیه دارند. اما برخی تحقیقات جدید، عدم قطعیت را نیز در نقشه پژوهشی متداول خود گنجانده‌اند.

گرچه تعریف سنتی (کلاسیک) در محیط آزمایشگاهی مطرح شد ولی باید خاطر نشان ساخت که «ریسک» در رشته‌های تجارت، جامعه‌شناسی، و علوم سیاسی سابقه تجربی‌تری دارد. در این رشته‌ها، تعاریف ریسک اغلب به گونه‌ای تدوین شده‌اند که نمایانگر واقعیت گستره مورد مطالعه می‌باشند. از همین رو در حوزه تجارت، ریسک با «آستانه احتمال خسارت» پیوند داشته است. خسارت به دو صورت تعریف می‌شود: کاهش ارزش دارایی‌های «از قبل موجود» (و به عبارت بهتر وضع موجود)؛ و یا «از دست دادن فرصت». اما در هر حال خسارت به دنبال انتخاب تصمیم‌های غیربهبینه به بار می‌آید. در جامعه‌شناسی، ریسک اغلب به «احتمال وقوع یک وضعیت نامطلوب (اثرات سوء) در نتیجه رویدادهای طبیعی یا فعالیت‌های انسانی» اطلاق می‌شود. براین اساس، به تازگی برخی از آثار در این رشته توجه خود را بر ریسک‌های محیطی و فنی فراروی جامعه متمرکز می‌سازند و می‌خواهند نشان دهند که چگونه باید ریسک‌ها را در سراسر گروه‌ها و مناطق مختلف پخش نمود. در علوم سیاسی، ریسک این گونه توصیف شده است: «ریسک، احتمال تحقق پیامدهای مستقیم و غیرمستقیمی است که اثراتی بالقوه نامطلوب دارند، به نحو معتبری قابل پیش‌بینی‌اند و از اتفاقات، رفتار آگاهانه، محدودیت‌های محیطی، یا واکنش طرف مقابل یا طرف سوم نشأت می‌گیرند». آدومیت^۳ نیز در بحث خود در مورد مطالعه ریسک در روابط بین‌الملل (IR) خاطر نشان می‌سازد: «از نظر دانشمندان علوم سیاسی، ریسک‌ها به شرایطی اطلاق می‌شوند که کم و بیش احتمال می‌رود به جنگ بیانجامد. وجه اشتراک هر یک از این تعاریف، تمرکز آنها بر نامالایمت یا زیان (یعنی برآیندهای منفی) و عدم قطعیت است.

-
1. Boston Red Son
 2. World Series
 3. Adomeit

مطالعهٔ ریسک (حداقل در رشته‌های جامعه‌شناسی، تجارت، و علوم سیاسی) در آغاز به «احتمال»^۱ و «مطلوبیت»^۲ توجه داشت، اما با گذشت زمان به سمت تمرکز بر زیان و عدم قطعیت حرکت کرد. مفهوم «ریسک» وارد علم سیاست شده است اما به دنبال این امر، پیوند دیرینهٔ خود را با محاسبات فنی در زمینهٔ «احتمال» سست کرده است... زبان ریسک در مقام یک «واژهٔ کاربردی تخصصی» جای خود را در گفت‌وگوهای سیاسی در مورد برآیندهای نامطلوب باز کرده است. مفهوم «عدم قطعیت» نیز که «عنصر ذاتی» ریسک محسوب می‌شود چنین است؛ عدم قطعیت «وضعیت شناخت و آگاهی پیش از تصمیم و تأثیر آن بر انگیزهٔ انجام یا پرهیز از ریسک را توجیه می‌کند». این بازتعریف ریسک نتیجهٔ سرخوردگی از کاربرد سنتی این واژه و ناتوانی آن در انعکاس واقعیت گستردهٔ مورد بررسی می‌باشد. «باید به شیوه‌ای غیرفنی به بررسی مفهوم ریسک پرداخت؛ به همین دلیل، وقتی مفاهیم «ریسک» و «عدم قطعیت» در تحلیل مسایل غیر کمی (کمیت ناپذیر) و مبهم - مثلاً مسایلی که موضوعات سیاسی - نظامی مهم به بار می‌آورند - به کار می‌روند، تمایزگذاری رایج میان این دو مفهوم نه واقع‌بینانه است و نه عملی».

یکی از مهمترین نگرانی‌ها در این مرحلهٔ بررسی مفهوم ریسک و تصمیم‌گیری به ناگزیر در مورد پیامدها و الزامات بازتعریف این مفهوم خواهد بود. ذکر این نکته حائز اهمیت است که، ورتز برگر از رویکرد جدیدی (رویکرد اجتماعی - شناختاری)^۳ در مطالعهٔ ریسک دفاع می‌کند که مبتنی بر بازاندیشی و بازمفهوم‌پردازی او در مورد این مفهوم می‌باشد، ولی با این حال بحث او در مورد بیان مسأله^۴ و برآورد ریسک برپایهٔ شماری از مطالعات روان‌شناختی است که با تعریف سنتی از ریسک تطابق دارند. به عبارت ساده، نتایجی که این محققان بدان‌ها رسیده‌اند ممکن است برای تصمیم‌های ریسک‌داری که ورتز برگر از آنها سخن به میان می‌آورد صدق نکند. در حقیقت، واژگان ریسک‌جویی^۵ و ریسک‌گریزی، بسته به این که تعریف شما از ریسک چه باشد، معانی بسیار متفاوتی دارند. براساس تعریف ورتز برگر از ریسک، ریسک‌جویی و ریسک‌گریزی برآیندهای رابطهٔ میان «ریسک واقعی»^۶، «ریسک ادراک شده»^۷، می‌باشند. این دیدگاه در مورد گرایش به ریسک با آن دیدگاه سنتی که گرایش به ریسک را با «مطلوبیت مورد انتظار» برآیندهای مورد بررسی مرتبط می‌داند، فرق دارد. مسلماً، آن

-
1. probability
 2. utility
 3. socio-cognitive
 4. problem-framing
 5. risk - seeking
 6. real risk
 7. perceived risk

مطالعات تجربی که براساس دیدگاه سنتی در مورد ریسک و گرایش به ریسک صورت گرفته‌اند، قاعده‌مندی رفتاری را که در شرایط متناسب با تعاریف جدید وجود ندارد، کشف کرده‌اند. آن مفروضات منطقی بنیادینی که زیربنای تعاریف کلاسیک و تعدیلی^۱ را تشکیل می‌دهند به قدری متنوع هستند که برای ما شبهه‌انگیزند؛ به طوری که چه بسا ممکن است از خود بپرسیم آیا همان پدیده مورد نظر ما بررسی می‌شود؟

الزام دیگر بازتعریف ریسک، تمرکز آن بر تهدیدهای ناشی از بی‌توجهی به فرصت‌هاست. تمرکز بر «ارزش‌های نامطلوب» و «پیامدهای منفی» در علوم سیاسی به انجام برخی مطالعات در مورد تصمیم‌گیری در شرایط احتمال زیان و خسارت منتهی گردیده است. اما تعداد اندکی از مطالعات نیز تصمیم‌گیری در شرایط احتمال سود و منفعت را مورد بررسی قرار داده‌اند. تصمیمات سیاست خارجی که ریسک‌های ناشی از «از دست دادن فرصت» را در خود دارند، به ندرت مورد بررسی قرار گرفته‌اند. این بازتعریف ریسک، حیطة مطالعه ریسک در تصمیم‌گیری سیاست خارجی را کاهش می‌دهد و چه بسا به آن گرایشهای جانبدارانه طرفدار وضع موجود که در ادبیات رایج روابط بین‌الملل به وفور یافت می‌شوند کمک می‌کند.

ابتدا باید در مورد گستره تصمیم‌گیری سیاست خارجی که عرصه «ریسک ذهنی در شرایط عدم قطعیت»^۲ محسوب می‌شود صحبت کنم. پذیرش وجود تفاوت میان عرصه‌های سیاست خارجی و قماربازی حائز اهمیت می‌باشد، اما نباید به دنبال آن باشیم که صرفاً با بازتعریف مفاهیم، این تفاوت‌ها را برطرف سازیم. در صورتی که تصمیم‌گیری سیاست خارجی را «ریسک ذهنی در شرایط عدم قطعیت» بدانیم، می‌توانیم محتوای مفاهیم کلاسیک را محفوظ نگه داریم ولی برای به کارگیری آنها در عرصه‌ی سیاست خارجی، باید جرح و تعدیل‌هایی در این مفاهیم ایجاد نمایم. ریسک ذهنی در شرایط عدم قطعیت، آن موقعیتهای تصمیم را که مجموعه‌ی برآیندهای بالقوه (سودها و یا زیان‌ها) و احتمالات وقوع برآیندها در آنها کاملاً معلوم و مشخص نیست، توصیف می‌کند و تصمیم‌گیران را ناگزیر می‌سازد تا برآوردهای ذهنی خود را در مورد برآیندهای بالقوه، ارزشهای آن برآیندها، و اشکال متعدد احتمال وقوع آن برآیندها ارایه دهند. ما با اقتباس از این دیدگاه، می‌توانیم همچنان به شیوه‌ای منسجم و معنادار به بحث در مورد ریسک پردازیم و نه تنها چگونگی شکل‌گیری برآوردهای ذهنی عناصر ریسک، بلکه تأثیرگذاری عدم قطعیت در مورد این برآوردها بر فرایند تصمیم‌گیری را نیز بررسی کنیم. در واقع، ما می‌توانیم سرشت ویژه عرصه تصمیم‌گیری سیاست خارجی را قبول کنیم و عین حال، آن مفاهیمی را هم که برای تبیین تصمیم‌گیری‌ها در شرایط ریسک در هر عرصه دیگر، بسط یافته‌اند نفی کنیم. با حفظ پیوندها

1. adaptive
2. subjective risk under uncertainty

با تعریف کلاسیک ریسک، ما می‌توانیم از یکسان‌انگاری ریسک با برآیندهای صرفاً منفی بپرهیزیم. ما می‌توانیم عرصه تصمیم‌گیری سیاست خارجی را «ریسک ذهنی در شرایط عدم قطعیت» توصیف کنیم و از این طریق، حوزه مطالعاتی جدیدی را تعریف نمائیم که ادبیات کلاسیک در مورد ریسک، چندان مناسب و تناسبی با آن ندارد.

نوشتر حاضر، نفی تعاریف ریسک‌گریزی و ریسک‌جویی را که ورتز برگر ارایه کرده است انتخاب می‌کند. تصور «ریسک قابل قبول»، قطعاً امکان‌پذیر است، اما فهم تمایزگذاری میان «ریسک واقعی» و «ریسک ادراک شده» در خارج از محیط آزمایشگاه، دشوار است. برداشت ورتز برگر از «ریسک واقعی»، در تضاد با توصیفی است که وی از تصمیم‌گیری سیاست خارجی در شرایط عدم قطعیت دارد. اگر ویژگی مسلط عرصه مورد مطالعه، عدم قطعیت است، پس پژوهشگر چگونه می‌تواند انتظار داشته باشد ریسک واقعی را با آن موضوعات^۱ مورد بررسی، یکسان تشخیص دهد؟ این یک دیدگاه پدیدارشناختی^۲ نیست، بلکه رویکردی عملی است. به خاطر داشته باشید که در سنت «مطلوبیت مورد انتظار»، ریسک جویی در زمانی صورت می‌پذیرد که گزینه انتخاب شده، دو ویژگی داشته باشد: اولاً، احتمال وقوع برآیند منفی، بالاتر باشد؛ و ثانیاً مطلوبیت مورد انتظار نیز پایین‌تر یا مساوی باشند؛ اما ریسک‌گریزی زمانی رخ می‌دهد که گزینه انتخاب شده، دو ویژگی داشته باشد: اولاً، احتمال وقوع برآیند منفی در آن پایین‌تر باشد؛ و ثانیاً مطلوبیت مورد انتظار نیز پایین‌تر یا مساوی باشد. یک صورت‌بندی بدیل دیگر نیز بر تغییر و نوسان در طیف برآیندهای احتمالی (بالقوه)، احتمال‌های مرتبط با برآیندهای منفی، و اعتبار برآوردهای ذهنی تمرکز می‌نماید. بنابراین، گزینه‌های نسبتاً ریسک‌زاتر دارای این ویژگی‌ها هستند: (۱) برآیندهای پرشمارتر و بسیار متنوع‌تر، (۲) این ادراک (یا برداشت) که برآیندهای منفی افراطی حداقل محتمل هستند، و (۳) اذعان به این که برآوردها در مورد برآیندهای بالقوه و نیز احتمال‌های مرتبط با وقوع آن برآوردها به طور بالقوه نارسا و ناقص هستند و در حقیقت، ممکن است به کلی نادرست باشند. این صورت‌بندی در مورد ریسک‌زایی^۳، تا اندازه‌ای ماهیت دیدگاه کلاسیک را حفظ می‌کند، ولی بازم مشکلاتی در زمینه اندازه‌گیری مطلوبیت‌ها و احتمالات که در پایین مورد بحث قرار می‌گیرند از خود بروز می‌دهد. این صورت‌بندی نه تنها ماهیت و سرشت عرصه‌ای را که ورتز برگر (1995a) مورد بحث قرار داد آشکار می‌سازد، بلکه به جای طرح دیدگاهی هنجاری، دیدگاهی توصیفی ارایه می‌دهد.

1. subjects
2. phenomenology
3. riskiness

۳) نظریه موجود و تحقیق تجربی

همان گونه که در آغاز این نوشتار نیز اشاره شد، خاستگاه مطالعه سنتی رفتار ریسک را معمولاً به نظریه «مطلوبیت مورد انتظار» دانیل برنولی در سال ۱۷۳۸ برمی گردانند. دانشمندان این دوران از سال ۱۷۱۳ تاکنون با «پارادوکس سنت پترزبورگ» از نیکلاس برنولی دست و پنجه نرم کرده اند. این «پارادوکس»، امکان پذیری حدسی^۱ نظریه «ارزش مورد انتظار»^۲ را که در آن زمان، رویکردی مسلط بود به چالش کشید. نیکلاس برنولی یک پرسش ساده مطرح کرد: فرض کنید سکه انداخته می شود تا اینکه ابتدا خط می آید، در این صورت، مبلغی برابر 2^n دلار به بازیگر پرداخت می شود، در اینجا n تعداد دفعاتی است که طرف خط سکه می آید. یک فرد چه مقدار حاضر است در ازای هر دفعه بازی بپردازد؟

$$EV = \sum_{i=1}^n P_i(V_i)$$

$$EV = \frac{1}{2}(\$4) + \frac{1}{4}(\$4) + \frac{1}{8}(\$8 + \dots + \frac{1}{n}(\$2^n)) \dots$$

$$EV = 1 + 1 + 1 + \dots + 1$$

$$EV = \infty \quad \text{ارزش مورد انتظار: } EV$$

در اینجا P_i احتمال آمدن طرف خط سکه در i امین بار انداختن سکه است، و V_i ارزش آمدن طرف خط سکه در i امین بار انداختن سکه می باشد، بنابراین ارزش این بازی، بی نهایت است. لاپس خاطر نشان می سازد: «گرچه حدس این گمانه را پیش می کشد که این بازی هیچ ارزشی بیش از چند دلار ندارد، اما ارزش مورد انتظار ایجاب می کند یک طرف، همه چیز را که طرف دیگر دارد یا امیدوار است به جای بازی یک نفره داشته باشد، بدهد... دانیل برنولی با مطرح کردن مفهوم «ارزش معنوی» (مطلوبیت)، این مسأله را حل کرد.

سنت برنولیایی

نظریه مطلوبیت مورد انتظار از دانیل برنولی بر این تصور استوار است که اغنیاء کمتر از فقرا برای تکاثر ثروت ارزش قایل هستند. برنولی به جای آنکه افزایش ثروت را کاربردی یکنواخت^۳ تلقی کند، فرض را بر این گذاشت که شتاب منفی منحنی های مطلوبیت، تک تک برداشتها از مطلوبیت را نشان خواهد داد. لاپس، یک منحنی

1. intuitive plausibility
2. expected – value (EV)
3. monotonic

مطلوبیت را مفروض خود قرار می‌دهد که به شکل لگاریتمی افزایش می‌یابد و پی‌برد که ارزش بازی در حدود ۴ دلار است؛ و از این طریق پارادوکس سنت پترزبورگ را حل کرد. کار ویژه «شتاب منفی مطلوبیت» که برنولی ارائه داد این بود که مفهوم ریسک‌گریزی را مطرح ساخت: اگر همه عوامل و عناصر دخیل لایتغیر باقی بمانند،^۱ اکثر افراد، برآیندهای مشخص و قطعی را بر مخاطره جویی و بازی‌های خطرناک ترجیح می‌دهند. این پیشرفت نظری ساده، شالوده تحقیقات در مورد رفتار ریسک آدمی، در طول دو قرن بعد از خود بنا نهاد.

نظریه مطلوبیت مورد انتظار در دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ نوسازی و به‌روز شد. فون نومان^۲ و مورگنسترن (1947) رویه‌ای متعارف و بدیهی برای اندازه‌گیری «مطلوبیت بنیادین» (مشابه ارزش ذهنی از برنولی) مطرح ساختند و تفسیر کارکرد مطلوبیت را به گونه‌ای تغییر دادند که آن نه مسبب بلکه خلاصه ترجیحات بود، و نشان می‌داد که پیشینه‌سازی مطلوبیت نه تنها در مورد تصمیم‌های تکراری بلکه در مورد انتخاب‌های بی‌همتا نیز صدق می‌کند. در سال ۱۹۴۸، فریدمن و ساویج اظهار داشتند که: «اگر کارویژه‌های مطلوبیت، ترجیحات را خلاصه می‌کنند، پس این احتمال وجود دارد که گستره‌ها^۳ را هم محدب و هم مقعر سازند (و به عبارتی امکان ریسک‌پذیری و ریسک‌جویی را فراهم آورند). در نهایت، ساویج (1954) نظریه مطلوبیت مورد انتظار ذهنی را مطرح نمود. نظریه مطلوبیت مورد انتظار ذهنی، ایده عینیت^۴ احتمال را به چالش کشید؛ وی احتمالات ذهنی را جایگزین هم‌تایان مشخص و معین آنها ساخت. در نظریه مطلوبیت مورد انتظار ذهنی، برداشتها و ادراک‌های فرد تصمیم‌گیرنده در نهایت در نظر گرفته می‌شد، ولی چالش چگونگی برآورد احتمال ذهنی، در دسر آفرین بود. بسیاری از آثاری که در رشته علوم سیاسی در زمینه رفتار ریسک نگاشته شده‌اند، مبتنی بر سنت برنولیایی است. بازنگری در تعریف نظریه مطلوبیت مورد انتظار که فون نومان و مورگنسترن مطرح ساختند، بنیانی نظری در اختیار محققانی قرار می‌دهد که برای بررسی تصمیم‌گیری استراتژیک از نظریه بازی‌ها استفاده می‌کنند. مورو^۵ شیوه‌ای را که نظریه مطلوبیت مورد انتظار در تصمیم‌گیری سیاسی، کاربرده داشته است به تفصیل بیان می‌کند. بنو دو مسکویت^۶ کل برنامه تحقیقاتی خود را بر نظریه مطلوبیت مورد انتظار استوار ساخت. این نویسندگان معیارهای بدیلی را در مورد ایستارهای ریسک‌آمیز ملی که می‌توانند وارد محاسبه مطلوبیت مورد انتظار شوند پیشنهاد داده‌اند. آنها چالش‌های فراروی نظریه مطلوبیت مورد انتظار را آشکارا می‌پذیرند، ولی معتقدند

1. ceteris paribus
2. Von Neumann
3. regions
4. objectivity
5. Morrow
6. Bueno de Mesquita

طرفداران این چالشگری‌ها اهمیت عام این چالشها در تکوین نظریهٔ اجتماعی براساس انتخاب فردی را هنوز نشان نداده‌اند.

تغییرات در ترجیحات

خصوصیت بدیهی و مسلم نسخهٔ تعدیل یافته و جدید «نظریهٔ مطلوبیت دههٔ مورد انتظار» به طور ناخواسته به برجستگی ضعف‌های آن انجامید. در اواخر دههٔ ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، دانشمندان (در رشته‌هایی از قبیل روان‌شناسی بالینی و اقتصاد) رفته‌رفته آزمون‌های تجربی دقیقی در زمینهٔ این روابط بدیهی انجام دادند. یک رگه از تحقیقات، مفهوم «تغییرات در ترجیحات»^۱ را مطرح نمودند. این مطالعات توجه خود را بر این واقعیت متمرکز ساختند که «مدلهای انتخاب عقلایی، اصل تغییرناپذیری رویه‌ها را مفروض قرار می‌دهند؛ این امر ایجاب می‌کند برای نشان دادن نظم ترجیحاتی مشابه، آن شیوه‌های استنباطی را که از لحاظ استراتژیکی همتراز هستند به کار گیریم.

براین اساس، اگر به دنبال آن باشیم که بین مخاطره‌جویی‌ها یکی را ترجیح دهیم و در عین حال هم در پی تحمیل یا پذیرش هزینهٔ این مخاطره‌جویی‌ها باشیم، باید روابط ترجیح‌گذاری مشابهی را آشکار سازیم. اگر کسی شرط‌بندی A را بر شرط‌بندی B ترجیح دهد، این روابط ترجیح‌گذاری نیز باید برای شرط‌بندی A بیش از شرط‌بندی B ارزش قایل شوند. این مطالعات صرفاً نقیص این وضعیت را آشکار ساختند: یعنی همان تغییرات در ترجیحات. در یکی از این مطالعات راهگشا، اسولیک^۲ و لشیتنشتاین^۳ پی بردند که هم تحمیل و هم پذیرش هزینه‌های مخاطره‌جویی بیش از هر چیز به وسیلهٔ بازده‌ها^۴ مشخص می‌شوند، حال آن که انتخاب‌ها از میان مخاطره‌جویی‌ها (وارزیابی جذابیت آنها) اساساً از احتمال برد و باخت تأثیر می‌پذیرند. یک رشته از برداشت‌های منسجم و شکاکانه‌ای که در اثر گرثر^۵ و پلات^۶ آمده‌اند (1979)، یافته‌های تجربی مطالعات اولیه را تأیید کردند. این اقتصاددانان صرفاً ۱۲ توجیه بدیل برای پدیدهٔ تغییرات در ترجیحات پیشنهاد کرده‌اند (روان‌شناسان هم در این زمینه آثاری را بر جای نهادند) ولی دریافتند «آن پدیدهٔ تغییرات در ترجیحات که با برداشت سنتی از نظریهٔ ترجیح‌گذاری سازگاری ندارد، همچنان به قوت خود باقی است. بسیاری از روانشناسان و اقتصاددانان که از

1. preference reversals
2. Slovic
3. Lichtenstein
4. payoffs
5. Grether
6. Plott

این شواهد و دلایل قانع کننده در مورد ضعف تجربی نظریه مطلوبیت مورد انتظار روحیه گرفته بودند (این ضعف‌ها با پارادوکسهایی هم که آلیس^۱ (1979) و والسبرگ^۲ (1961) کشف کردند توأم گردید) رفته‌رفته نظریه‌های جدیدی در مورد انتخاب اقامه کردند که صراحت تئوریک را فدای دقت توصیفی می‌نمودند. چند جرح و تعدیل چشمگیر در مدل اصلی «مطلوبیت مورد انتظار» در این ۲۵ سال اخیر ارایه شده است. «نظریه دورنما» از کانمان و تورسکی (1979, 1992) بیش از سایر نظریه‌ها توجه دانشمندان علوم سیاسی را به خود جلب کرده است و محور مباحث ما در این نوشتار خواهد بود، اما نظریه‌های دیگر نیز نفوذ داشته‌اند. فرضیه «پراکندگی» از ماچینا^۳ (1987)، فرضیه «پراکندگی مختلط»^۴ از نایلسون^۵، «نظریه دوگانگی»^۶ انتخاب از یآری^۷ (1987)، و «نظریه افسوس»^۸ از لومس^۹ و سوگدن^{۱۰}، همگی بازنگری‌های نویدبخشی هستند که در مخالفت با نظریه مطلوبیت مورد انتظار مورد آزمون تجربی قرار گرفته‌اند. تعدادی از این نظریه‌ها دستاورد ناچیزی داشته‌اند، اما دانشمندان علوم سیاسی به ندرت آنها را به کار می‌گیرند زیرا تبدیل نوآوری‌های بسیار دقیق آنها به ملاحظات رفتاری «عالم واقع»، دشوار است. من احساس می‌کنم علاقه دانشمندان علوم سیاسی به نظریه دورنما به خاطر این است که فرضیه‌های حدسی معقولی را ارایه می‌دهد، یافته‌های تجربی نیز آن را تأیید می‌کند و آشکارا صراحت دارد و با موضوعات سیاسی نیز مناسبت دارد. به ویژه، من احساس می‌کنم تمرکز این نظریه بر ریسک‌پذیری^{۱۱} در برابر «خسارات» یا «تهدیدات»، توجه نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل را نیز به خود جلب کرده است.

نظریه دورنما

نظریه دورنما، که کانمان و تورسکی اقامه کرده‌اند، رسماً در مقاله‌ای در نشریه *اکنومتریکا*^{۱۲} به سال ۱۹۷۹ مطرح شد و به دنبال انتشار چند اثر توصیفی‌تر در نشریات دیگر، رواج یافت. بسیاری از صاحب‌نظران، نظریه

-
1. prospect theory
 2. fanning out hypothesis
 3. Machina
 4. mixed fanning hypothesis
 5. Neilson
 6. dual theory of choice
 7. Yaari
 8. regret theory
 9. Loomes
 10. Sugden
 11. sisk - taking
 12. Econometrica

دورنما را نظریه «مطلوبیت مشروط»^۱ که در رشته‌های روان‌شناسی و اقتصاد، نظریه‌ای مسلط می‌باشد، می‌پندارند. کانمان و تورسکی امیدوار بودند که مدل متعارف «مطلوبیت مورد انتظار ذهنی» را جرح و تعدیل کنند تا پدیده تغییرات در ترجیحات و نیز پارادوکس السبرگ^۲ را (که مفهوم احتمال ذهنی غیرخطی را مطرح نمود) تبیین نمایند. مدل مطلوبیت مورد انتظار ذهنی، به صورت نظریه‌ای هنجاری در مورد انتخاب توصیف شده است، حال آنکه نظریه دورنما نظریه‌ای توصیفی و مبتنی بر آزمون‌های تجربی و آزمایشگاهی گسترده می‌باشد. مستدل‌ترین یافته آزمایشهای کانمان و تورسکی، توجیه‌هایی است که آنها برای پدیده تغییرات در ترجیحات ارائه می‌دهند. سوژه‌های کانمان و تورسکی چندان به مواضع نهایی توجه نداشتند (برخلاف نظریه مطلوبیت مورد انتظار)، بلکه بالعکس با موارد عدول از موضع اولیه یا همان «نقطه‌ی معیار» سروکار داشتند. بنابراین، سوژه‌ها در چهارچوب «سود» و «زیان» (چهارچوبه‌های تصمیم) می‌اندیشند و ترجیحات آنها نیز عملاً متغیر است (این درست نقطه مقابل آن عدم تغییری است که مدل‌های متعارف «مطلوبیت مورد انتظار ذهنی پیش‌بینی می‌کنند. چرا که ترجیحات آنها از یک چهارچوبه به چهارچوبه دیگر تغییر می‌کنند. این چرخش موردنظر در ترجیحات نیز مستلزم چرخش و دگرگونی در تمایل به ریسک است.

تورسکی و کانمان «برای اشاره به برداشت تصمیم‌گیران از اعمال، برآیندها، و پیشامدهای مرتبط با یک انتخاب خاص، از اصطلاح «چهارچوبه تصمیم»^۳ استفاده می‌کنند. شکل‌گیری (چهارچوب‌بندی) هر تصمیمی صرفاً نتیجه عناصر «عینی» آن مسأله نیست، بلکه «هنجارها، عادت‌ها، و خصوصیات شخصی فرد تصمیم‌گیرنده نیز به تصمیم شکل می‌دهند». این برداشت پا را از مفهوم احتمالات و مطلوبیت‌های مشخص ذهنی فراتر می‌نهد و خاطرنشان می‌سازد که افراد به شیوه‌هایی کاملاً متفاوت، ترکیب‌های مشابهی از احتمال و مطلوبیت را تجربه می‌کنند. تورسکی و کانمان فرض را بر این می‌گذارند که به علت نقص و عدم کمال برداشت‌ها و تصمیم‌های آدمی ... تغییرها در دیدگاه‌ها در اغلب مواقع اندازه نسبی ابژه‌ها و مطلوبیت نسبی گزینه‌ها را تغییر می‌دهند. بدین‌سان، نظریه‌های مطلوبیت مازاد (مثل نظریه دورنما) می‌باید در جهتی بسط یابند که بتوانند این نارسایی‌ها در ادراک آدمی را تبیین نمایند.

-
1. Weighting utility
 2. Ellsberg
 3. decision frame

گستره تعریفی که تورسکی و کانمان از چهارچوب‌بندی^۱ دارند وسیع است، ولی توجه به کاربرد آن کمتر بوده است. البته، در آن اثر تجربی که بنیان نظریه دورنما را ارایه می‌دهد، تنها برآیندهای مرتبط با بدیل‌ها به طور مستقیم و بی‌واسطه چهارچوب‌بندی شده‌اند. افراد «می‌میرند» یا «نجات می‌یابند»، پول «به دست می‌آید» یا «از دست می‌رود»، اما هیچ معرف کلامی و لفظی نمی‌کوشد پیشامدها (احتمالات) یا اقدامات (بدیلها) را چهارچوب‌بندی [و بیان] کند. چندان روشن نیست که چگونه پیشامدها و اقدامات چهارچوب‌بندی می‌شوند و آیا این نوع چهارچوب‌بندی، «تغییرات در ترجیحات» مشابهی را به بار خواهد آورد یا خیر. چندان هم روشن نیست که سوژه‌ها بدون هدایت آشکارا شخص آزمایش‌کننده، مسایل مبهمی را در مورد تصمیم‌گیری چهارچوب‌بندی کنند. کانمان و تورسکی (1979) آشکار می‌پذیرند که نظریه مناسبی را در مورد «چهارچوب‌بندی» ارایه نداده‌اند و تلاشها برای ارایه چنین نظریه‌ای چندان با موفقیت همراه نبوده است. و در مورد خاستگاه ترجیحات، فیشهاف^۲، سه چهارچوب‌بندی بدیل در مورد مسأله دفاع غیرنظامی ارایه داد و از سوژه‌ها خواست «طبیعی بودن» آنها را ارزیابی کنند - چهارچوب‌بندی‌ها به یک اندازه جذاب تلقی نشدند.

ملاحظات و مشاهدات فوق به ارایه فرضیه ذیل در مورد رفتار تصمیم‌گیری انسانی منتهی گردیدند: «ریسک‌گریزی در عرصه مثبت به همراه ریسک‌جویی در عرصه منفی می‌آید». زمانی که مسأله، به صورت نوعی سود چهارچوب‌بندی می‌شد، سوژه‌ها تمایل داشتند گزینه کم‌خطرتر (دارای ریسک کمتر) را انتخاب کنند (و به عبارتی ترجیح دهند)، و زمانی که مسأله به صورت نوعی زیان چهارچوب‌بندی می‌شد، سوژه‌ها تمایل داشتند گزینه پرخطرتر (دارای ریسک بیشتر) را انتخاب کنند (و به عبارتی ترجیح دهند). این «جلوه بازتابی»^۳ و حساسیت متناظر با شیوه چهارچوب‌بندی مسأله، یافته‌های مهمی هستند که دانشمندان علوم سیاسی از آنها بهره‌برده‌اند.

«نظریه دورنما»، در فرایند انتخاب‌گری، بین دو فاز (مرحله) تمایز و تفکیک قایل می‌شود: فاز اول، که مرحله گردآوری و تدوین^۴ است و فاز دوم که مرحله ارزیابی^۵ و برآورد است. فاز گردآوری و تدوین مورد بحث قرار گرفت، اما از آن به صورت منظم مدل‌سازی نشد. مهمترین عنصر فاز گردآوری و تدوین، کد گذاری^۶ است -

1. framing
2. Fischhoff
3. reflection effect
4. editing
5. evaluation
6. coding

سوژه‌ها برآیندها را به سود و زیان تعبیر می‌کنند - ... سود و زیان، البته، متناسب با نقطه مرجع^۱ بی‌طرف تعریف می‌گردند. «نقطه مرجع» رایج سوژه‌ها معمولاً وضع موجود در نظر گرفته می‌شود. اما با این حال، همین وضع موجود نیز ممکن است با نقطه مرجع سابق یا «از پیش تدارک دیده شده» پیوند داشته باشد. فاز ارزیابی آشکارا مدل‌سازی شده است. کانمان و تورسکی خاطر نشان می‌سازند «به دنبال فاز گردآوری و تدوین، تصور می‌شود که تصمیم‌گیرنده هر یک از دورنماهای گردآوری و تدوین شده را ارزیابی می‌کند و پرارزش‌ترین دورنما را بر می‌گزیند». ارزش دورنماها (یعنی همان V) از طریق معادله مدل تعدیل شده «مطلوبیت مورد انتظار» بیان می‌شود. این معادله مطلوبیت تعدیل یافته عناصر «وزن و اهمیت تصمیم (یا همان I) و تابع ارزش (یا همان V) را در بر می‌گیرد. «وزن و اهمیت تصمیم»، تأثیر رویدادها بر مطلوبیت^۲ را می‌سنجد و اندازه‌گیری می‌کند. به عبارت بهتر، «وزن و اهمیت تصمیم»، آن معیاری را که سوژه‌ها با آن، اطلاعات احتمال محورانه را تفسیر می‌کنند معرفی می‌نماید. تابع ارزش، آن معیاری را که سوژه‌ها با آن، ارزشها را انحراف از نقطه مرجع تفسیر می‌کنند معرفی می‌نماید. معادله مطلوبیت تعدیل شده هم به «زیان‌گریزی» و هم به کاهش مطلوبیت سوژه‌ها توجه دارد.

این طرح کلی آزمایشهای کانمان و تورسکی (1979) سوژه‌هایی را نشان می‌داد که دورنماهای خطرپذیری داشتند. سوژه‌ها به گونه‌ای معرفی می‌شدند که دو دورنما داشتند: یا سود می‌بردند یا زیان می‌دیدند. این دورنماها، یک برآیند (یعنی سود یا زیان پولی) و یک احتمال عددی مرتبط با آن را در خود جای می‌دهند. «ارزشهای برآیندها» و «احتمالات مرتبط با وقوع برآیندها» متفاوت هستند به طوری که یک دورنما را می‌توان پرخطرتر از دورنمای دیگر تلقی کرد، اما در عین حال، مطلوبیت مورد انتظار هر دورنما تقریباً هم‌تراز هستند (و این استدلال نیز موضوعیت «مطلوبیت مورد انتظار» ذهنی را به عنوان مدلی بدیل برای توجیه «انتخاب سوژه» مشخص می‌سازد).

نظریه پردازان روابط بین‌الملل یافته‌های کانمان و تورسکی را به گونه‌ای تفسیر کرده‌اند که کاربردپذیری نظریه دورنما در مطالعه تصمیم‌گیری سیاست خارجی را افزایش می‌دهد. در آزمایشهای نخستین (1979) چهارچوب‌بندی، بیشتر از این که ویژگی شرایط باشد، خصوصیت دورنماها محسوب می‌شد. اما در کاربردهایی که دانشمندان روابط بین‌الملل به تازگی از آن ارایه داده‌اند، تصمیم‌گیرنده به گونه‌ای در نظر گرفته می‌شود که در یک عرصه مشخصی (سود و زیان) عمل می‌کند و کانون توجه آنها نیز نه بر شیوه چهارچوب‌بندی گزینه‌ها

1. reference point
2. desirability

بلکه اغلب بر چهارچوبهٔ وضعیت [یا حوزهٔ عمل] تصمیم‌گیرنده تمرکز دارد. این اختلاف و تفاوت بسیار مهمی است و این تفسیر جدید بازهم تابع آزمون تجربی گسترده و فراگیر نبوده است.

مدلهای «فرایند محور»

یکی از بدیلهای نویدبخش برای مجموعهٔ نظریه‌های برنولیایی تصمیم‌گیری، رویکرد فرایند محور می‌باشد که لاپس (1995) توصیف کرده است. این سنت تحقیقاتی، ماهیت هنجاری نظریهٔ مطلوبیت مورد انتظار را رد کرده است، اما به جای آن، توجه خود را بر سوالی که به لحاظ منطقی می‌باید اول طرح گردد، متمرکز می‌سازد - این که افراد چگونه در شرایط مخاطره‌آمیز به تصمیم‌گیری دست می‌زنند؟ این مطالعات، ابعاد و شرط دو وجهی ریسک، نظم‌گونی‌های^۱ واژگانی، عرصهٔ انتخاب و حرکات چشم و تشریفات کلامی و لفظی را مورد بررسی قرار داده‌اند. رویکرد فرایند محور امیدوار است به نوعی دقت توصیفی دست یابد و به نظر می‌رسد در مطالعهٔ تصمیم‌گیری رؤسای جمهور در عرصهٔ سیاست خارجی، کاربرد و انطباق بیشتری دارد.

تفاوت‌های مفهومی چشمگیری میان سنت‌های برنولیایی و فرایند محور وجود دارد، اما با این وجود، آن برداشتهای بنیادینی که شالودهٔ این مدل‌ها را تشکیل می‌دهند، در اغلب موارد به یکدیگر شبیه‌اند. همان طور که لاپس نیز می‌گوید، «مدلهای جبری، الگوهای ارجحیت در سراسر مجموعه‌های گزینه‌ها را توصیف می‌کنند، اما مدل‌های فرایند محور، توالی و محتوای فرایندهای مقایسه‌ای را که زیربنای اقدامات انتخابگرانه را تشکیل می‌دهند توصیف می‌نمایند و از این لحاظ دو مدل برنولیایی (جبری) و فرایند محور را به راحتی می‌توان با هم آشتی داد». کوشیده است مدلی در مورد انتخاب ریسک‌دار ارائه دهد که مبتنی بر هر دو سنت باشد.

نظریه‌پردازان متعددی که در زمینهٔ تصمیم‌گیری قلم‌فرسایی کرده‌اند، کوشیده‌اند انحرافات رفتاری از نظریهٔ «مطلوبیت مورد انتظار ذهنی» را تبیین نمایند. چنین سنت تحقیقاتی‌ای به «مدل‌سازی درجه‌ای مبتنی بر ارزش»^۲ معروف است. این نظریه‌پردازان، این فرضیه را مطرح می‌کنند که «ارزشهای احتمال غیرانباشتی^۳ همواره تابع جایگاه درجه‌ای ارزش برآیند هستند و تحلیل می‌روند. ... احتمالات غیرانباشتی که به بدترین برآیندها در توزیع مربوط می‌شدند نسبتاً کم تحلیل می‌روند یا اصلاً تحلیل نمی‌روند، حال آنکه احتمالاتی که به بهترین برآیندها مربوط می‌شوند تا حدودی به مراتب بیشتر تحلیل می‌روند. شیوهٔ تحوّل احتمالات غیرانباشتی نتایجی را به بار می‌آورد که اشکال آنها ریسک‌گریزی و ریسک‌جویی (یا ترکیبی از هر دو) را به تصویر می‌کشند.

1. semioorders
2. rank dependent value modeling
3. decumulative

این برداشت از تحول در احتمالات غیرانباشتی همان «مدل سازی درجه‌ای مبتنی بر ارزش» و در راستای کار ویژه نظریه دورنما می‌باشد.

یک نمونه عالی از سنت «مدل سازی درجه‌ای مبتنی بر ارزش» نظریه SP/A است که لولا لاپس (1987, 1981, 1990) اقامه کرده است. لاپس (1987) می‌کوشد نظریه‌ای را در مورد رفتار ریسک طرح نماید که تمایلات فردی به ریسک و تأثیر عوامل معطوف به شرایط^۲ بر ریسک‌پذیری و ریسک‌گریزی را مطابق با آثاری که انگیزش^۳ را مورد توجه قرار می‌دهند، بررسی نماید. عوامل معطوف به تمایلات^۴ به صورت «انگیزش امنیتی» و «انگیزش بالقوه» توصیف می‌شوند، حال آنکه عوامل معطوف به شرایط، «سطح اشتیاق»^۵ نامیده می‌شوند. به عبارت ساده، «انگیزش امنیتی در یک بخت‌آزمایی، بسیار بیشتر از بهترین برآیند به بدترین برآیند اهمیت می‌دهد، اما «انگیزش بالقوه» درست برخلاف انگیزش امنیتی است». سطح اشتیاق برای توجه به فرصت‌ها و محدودیت‌های فراروی تصمیم‌گیرنده منظور شده است. اختلافات مهم میان کارکردهای اهمیت‌گذاری نظریه SP/A و نظریه دورنما از این قرار است: (۱) عواملی که برای تأثیرگذاری بر کارکردهای اهمیت‌گذاری فرض می‌گردند: در نظریه SP/A انگیزش امنیتی / بالقوه و سطح اشتیاق موردنظر می‌باشد ولی در نظریه دورنما کدگذاری براساس سود و زیان مطرح می‌باشد؛ (۲) در نظریه SP/A اهمیت‌گذاری‌ها کارکردهای مشترک احتمالات متعدد و برآیندهای متعدّد هستند، اما در نظریه دورنما اهمیت‌گذاری بر ارزش و احتمال، مستقل و جدا از یکدیگرند؛ و (۳) در نظریه SP/A اهمیت‌گذاری‌ها بازتاب ادراک‌ها از احتمالات یا ارزشها نیستند – این واقعیت که شخص انتخاب می‌کند تا احتمال بروز برآیندهای بد را به حداقل برساند، نه به معنای آن است که او ارزش برآیندهای خوب را پائین‌تر از حد خود ارزیابی کرده است و نه به مفهوم این است که وی احتمال برآیندهای بد را بیش از حد خود برآورد کرده است.

نظریه SP/A، مثل نظریه دورنما، یک نظریه توصیفی در مورد انتخاب است که مبتنی بر مشاهدات تجربی می‌باشد. روش لاپس (1987) اندکی با روش کانمان و تورسکی (1979) فرق دارد. وی سوژه‌های انسانی را به صورتی نشان داد که انتخاب‌های آنها مطلوبیت‌های مورد انتظار مشابهی دارند، اما سطوح ریسک این انتخاب‌ها متفاوت است. گستره انتخاب همچنان از مشکلات ریسک می‌باشد و از این رو، آرایه سوژه‌هایی با دور نماهای

-
1. SP/A theory
 2. situational factors
 3. motivation
 4. dispositional factors
 5. aspiration level

چند برآیندی، نزدیکتر به تصمیمات «جهان واقع» تلقی می‌شود. نتایج و یافته‌های لاپس بسیار جالب هستند چرا که وی از روش تحلیل پروتکلی^۱ استفاده کرده است. این روش به سوژه‌ها اجازه می‌دهد دلایل منطقی خود را در مورد ترجیح دادن یک گزینه بر گزینه دیگر به صورت مستقیم گزارش کنند. محقق نیز بینشی مستقیم در مورد این که کدام ابعاد مشکل تصمیم از بیشترین اهمیت برخوردار می‌باشد، به دست می‌آورند.

لاپس (1995, 1990, 1987) فرایندی را توصیف می‌کند که تمایلات فردی از طریق آن، به صورت انتخاب‌های ریسک‌پذیری و ریسک‌گریزی در می‌آیند، اما وی رهنمونی در مورد آن خصوصیات شخصی که به انگیزش امنیتی / بالقوه نسبت می‌دهد، ارایه نمی‌کند. روش تجربی لاپس باعث می‌شود وی شواهد و مستندات از رفتار انگیزش امنیتی / بالقوه را بررسی کند، اما با این حال، وی این شواهد و مستندات را به ویژگی‌های شخصیتی سوژه‌های مورد بررسی پیوند نمی‌زند. اکراه وی از توجه به این گام آشکار بعدی، چه بسا ناشی از این امر است که «وی یافته‌های پیچیده و مبهم محققانی را که کوشیده‌اند ویژگی‌های شخصیتی را با گرایش به ریسک‌پذیری پیوند دهند پذیرفته است.»

نظریه شخصیت

اصطلاح «نظریه شخصیت» در اینجا برای توصیف آمیزه‌ای از نظریه‌های که بر خصوصیات شخصیتی افراد تصمیم‌گیرنده تأکید دارند به کار برده شده است. تحقیقات در زمینه این سنت برای فرض جذاب (اما به ندرت پرطرفدار) تأکید داشته است که براساس آن، برخی افراد، ریسک‌پذیر هستند ولی برخی دیگر این گونه نیستند. سالهاست که نظریه پردازان دیگری، ارتباط خصوصیات شخصیتی تصمیم‌گیرندگان با ریسک‌پذیری را زیر سؤال برده‌اند. در نظریه تصمیم‌گیری (مخصوصاً در علم اقتصاد) تفاوت‌های فردی اغلب نادیده گرفته شده‌اند. کورت^۲ و هرمان^۳ خاطر نشان می‌سازند: «بی‌اعتنایی به سوژه‌های تصمیم‌گیرنده در رشته‌ای مثل اقتصاد که معمولاً خود با رفتار پیشینه‌سازان سود در بازارها سروکار دارد، مشکل ایجاد نمی‌کند، اما از دیدگاه پژوهشگران سیاست بین‌الملل، هیچ غفلت و بی‌توجهی‌ای قابل قبول و مجاز نیست، چرا که رفتار رهبران در شکل‌گیری سیاست اقتصادی و نظامی، مؤثر است و اغلب پیامدهای چشمگیری داشته است.»^(۱) نظریه پردازان «نظریه شخصیت» رفته‌رفته توجه خود را بر ارایه نقدی بر نظریه دورنما متمرکز ساخته‌اند، چرا که این نظریه بر ضرورت‌های

1. Protocol Analysis
2. Kowert
3. Hermann

وضعیت تأکید دارد و بی‌آنکه به خصوصیات شخصیتی تصمیم‌گیرندگان توجه کند، اقتضائات و ضرورت‌های شرایط تصمیم‌گیری را محور مباحث خود قرار می‌دهد.

بخش زیادی از این تحقیقات، توجه خود را بر این پرسش متمرکز ساختند که: «آیا ویژگی‌های کلی در مورد گرایش به ریسک، اصلاً وجود خارجی دارد یا نه؟ یافته‌های منحنی اسلونیک (1964, 1972) در این زمینه، تأییدی تجربی برای دیدگاهی که بیشتر مبتنی بر شرایط باشد ارائه دادند، اما مطالعات وسیع‌تری که کاگان^۱ و والچ^۲ (1964) انجام دادند تا حدی نتایج و یافته‌های خوش‌بینانه‌تری به دست داد. کاگان و والچ در نتایج و یافته‌های خود از دو متغیر تعدیل‌کننده - تزلزل و نگرانی از آزمون - نام بردند، و دریافتند که سوژه‌های تصمیم‌گیرنده در مورد هر دو متغیرهای مذکور، قاعده‌مندی بیشتری را در مورد ریسک‌پذیری در شرایط گوناگون از خود نشان می‌دهند. به رغم این حمایت ضعیف از ویژگی شخصیتی مرتبط با گرایش به ریسک، مطالعات جدیدتر از دیدگاه دیگری موسوم به «فرد به همراه وضعیت و شرایط»^۳ حمایت کرده‌اند. این مطالعات خاطر نشان می‌سازند که افراد گاهی اوقات در زمینه گرایش خود به ریسک، مصمم و راسخ هستند، اما معمولاً این مصمم بودن در طیف محدودی از شرایط وجود دارد. نظریه «چهارچوبه تبیین ریسک»^۴ با استفاده از نظریه SP/A از لاپس (1987, 1990, 1995) آشکارا این دیدگاه «فرد به همراه وضعیت و شرایط» را اتخاذ می‌کند.

نتایج و یافته‌هایی که در بالا مورد بحث قرار گرفت اغلب مغشوش‌کننده و متناقض هستند ولی با این حال محققان رفته‌رفته رئوس کلی نظریه شخصیت را که چه بسا می‌تواند به مدل انگیزش امنیتی / بالقوه کمک کند توصیف کرده‌اند. برخی از دانشمندان، موضوع «باوربه توانایی کنترل رویدادها» را در مورد توجه قرار داده‌اند و آن را یک ویژگی شخصیتی قابل ملاحظه و مرتبط با گرایش فرد به ریسک دانسته‌اند. افرادی که به کنترل رویدادها اعتقاد دارند شرایط را مثل بازی‌های مهارتی، مشتمل بر ریسک و عدم قطعیت می‌دانند، اما افرادی که به کنترل رویدادها اعتقاد ندارند همان شرایط را بازی‌های احتمال تلقی می‌کند. مارچ و شاپیرا خاطر نشان می‌سازند که مدیران تجاری بین ریسک‌پذیری و مخاطرجویی تمایز قایل‌اند؛ این بدان علت است که تجارب آنها به آنها می‌آموزد که می‌توانند سرنوشت را به کنترل درآورند. پلکس^۵ و روزنفیلد^۶ صفاتی را که تجربه‌های تاجران باعث می‌شود آن صفات به رهبر وظیفه‌گرای پرتحرک (و دارای انگیزش بالقوه) پیوند بخورند، توصیف می‌کنند:

1. Kogan
2. Wallach
3. individual-by-situation
4. REF
5. Plax
6. Rosenfield

یک فرد تخطی کار و دغل‌باز، مستقل و افراطی، دیگران را به حرکت وامی‌دارد گویی آنها سوژه‌هایی هستند که وی را در جایگاهی قرار داده‌اند تا نیازهای شخصی خودش را ارضا کند. ما به بررسی این موضوع می‌پردازیم که چگونه می‌توان این یافته‌ها را برای توصیف رفتار رئیس جمهوری که انگیزش بالقوه دارد به کار گرفت.

عدم قطعیت و دقت اطلاعات

مطالعه واکنش‌های تصمیم‌گیرنده در برابر فشار ذاتی در تصمیم‌گیری‌های مهم، زیربنای اثر برجسته‌ی ایروینگ جانیس و لئون مان را تشکیل می‌دهد. «مدل منازعه» که آنها در مورد تصمیم‌گیری مطرح کرده‌اند بنیان مطالعات بعدی در زمینه رفتار تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی در مواجهه با عدم قطعیت، فشار زمان، و صحت اطلاعات را ایجاد نمود. این الگوها و سازوکارهای حل منازعه که در طی تحقیقات معرفی می‌شوند، نشان می‌دهند که ما انتظار خواهیم داشت انحرافات چشمگیری را در فرایند تصمیم‌گیری سیاست خارجی که رؤسای جمهور در هنگام مواجهه با عدم قطعیت یا فشار بر تصمیم انجام می‌دهند شاهد باشیم.

جانیس و مان (1977) پنج الگوی رقیب اصلی را که تصمیم‌گیران در هنگام مواجهه با انتخاب‌های دشوار به کار می‌گیرند بر می‌شمارند. در دو الگوی نخست یعنی «سکون بی‌منازعه»^۱ و «تغییر بی‌منازعه»^۲ منازعه و فشار چندانی وجود ندارد. سکون بی‌منازعه در برگرفته این باور است که ریسک‌های ناشی از «دوام آوردن» ناپیچند، و تغییر بی‌منازعه در برگرفته این باور است که اتخاذ سیاست جدید ریسک در پی ندارد. «پرهیز تدافعی»^۳ «هشیاری مفرط»^۴، و «هشیاری»^۵ با وضعیت‌هایی سروکار دارند که تصمیم‌گیرنده تصور می‌کند ریسک‌های جدی و خطرناکی وجود دارد؛ البته در این الگوها اهمیتی ندارد که چه کنشی انتخاب شده باشد. در این وضعیت‌ها، انتظار می‌رود که تصمیم‌گیرنده ستیز (منازعه) و فشار را تجربه کند.

الگوهای «هشیاری» و «هشیاری مفرط» از حیث فرد تصمیم‌گیرنده با یکدیگر بسیار متفاوتند. در الگوی هشیاری مفرط، تصمیم‌گیرندگان به سطحی از وحشت در فرایند تصمیم‌گیری نزدیک می‌شوند. نشانه‌های این الگو عبارتند از: هوشیاری کامل در برابر فشار زمان، تمرکز توجه به تهدیدها، شتابزدگی، تزلزل، احساساتی بودن، تقلیل گستره حافظه، و طرزتفکر ساده‌انگارانه و یکنواخت. اما الگوی «هشیاری» تنها با سطوح اندکی از فشار، خوش‌بینی، اطلاعات و شبیه‌سازی دقیق، و ارزیابی و برآورد دقیق و موشکافانه بدیل سروکار دارد. مسلماً،

1. unconflicted inertia
2. unconflicted change
3. defensive avoidance
4. hypervigilance
5. vigilance

«هشیاری» چه بسا با برداشت‌های سنتی از تصمیم‌گیری «عقلایی» پیوند دارد، اما انتظار می‌رود که الگوی «هشیاری مفرط» رفتاری بسیار «غیرعقلایی» را ایجاد نماید.

هریک از این الگوهای رقیب در محیط آزمایشگاهی قابل بررسی و مشاهده‌اند، اما جرج خاطر نشان می‌سازد که هشیاری مفرط نسبتاً نادر است، اما پرهیز تدافعی گرایشی بسیار شایع و فراگیر است که در انواع گوناگون تصمیمات، چه در حوزه تجارت، چه در حوزه سیاست و چه در امور خانوادگی، دیده می‌شود. البته، مقدار زیادی از تحقیقاتی که در بالا مطرح شدند به نظر می‌رسد حاکی از آن هستند که «هشیاری» (و به عبارت بهتر، تصمیم‌گیری کاملاً عقلایی) واکنشی نسبتاً نادر به عدم قطعیت و فقدان اطلاعات صحیح و دقیق باشد. بر همین اساس، تمرکز ما در اینجا بر استراتژی‌های «پرهیز تدافعی» - که جانیس و مان اقامه کردند و جرج (1980) ورتز برگر (1995a) نیز از آن به جرج و تعدیل آن پرداختند - خواهد بود.

جانیس و مان (1977) سه استراتژی «پرهیز تدافعی» را مطرح کردند: (۱) طفره رفتن، (۲) به دوش دیگری انداختن، و (۳) دلیل تراشی. در زمانی که تصمیم‌گیرنده احساس نکند فشار زمان، شدید نیست بیش از همه، احتمال می‌رود طفره رفتن (یا به قول جرج طفره‌روی عقلایی) روی دهد. تا وقتی که بتوان اطلاعات بیشتری را گردآوری و تحلیل کرد طفره روی نیز تصمیم‌گیری را به تأخیر می‌اندازد. این استراتژی مستلزم این باور است که تصمیم‌گیری بهتر در برهه‌ای در آینده می‌تواند تحقق یابد. دلیل تراشی یا به کلام خودمانی‌تر، «تحریض شدید»، «گرایش روانی به تقویت جذابیت یک گزینه مُرَجَّح (یا مُنتخب) در شرایط وجود فشار بر تصمیم و مخالفت با گزینه‌هایی که افراد حاضرند آنها را رد کنند (یا آنها را رد کرده‌اند) می‌باشد». تحریض شدید تصور عدم قطعیت را تحلیل می‌برد (یا اینکه کلاً از میان برمی‌دارد) و از این طریق، باعث می‌شود تصمیم‌گیرنده به بن‌بست برسد.

جرج با اتکا به این استراتژی‌های روان‌شناختی در زمینهٔ مقابله با فشار تصمیم، تعدادی از خدمات شناختی را که می‌توانند به تصمیم‌گیرنده کمک کنند بر می‌شمارد. از میان این استراتژی‌ها، به نظر می‌رسد که مدل فزاینده^۲ بیش از سایرین موضوعیت و مصداق دارد - البته مخصوصاً در زمانی که استراتژی‌های پرهیز تدافعی با تمایلات تصمیم‌گیرنده به ریسک پیوند می‌یابند. مدل فزاینده صرفاً استراتژی‌ای در زمینهٔ چگونگی گزینش سیاست‌هایی است که چندان تفاوتی با سیاست‌های موجود ندارند و هدف از تدوین آنها نه پیشرفت‌های چشمگیر بلکه پیشرفت‌های اندک می‌باشد. مدل فزاینده یک استراتژی محافظه‌کارانه محسوب می‌شود که مجال پرهیز از

1. bolstering
2. incrementalism

ریسک را فراهم می‌نماید (اما با این حال باید توجه داشت، استراتژیهای بیش از حد محتاطانه نیز می‌توانند خطرات و ریسک‌های خاص خودشان را داشته باشند). در بخش پنجم، به بحث در مورد این موضوع می‌پردازم که چگونه این استراتژی‌های مختلف پرهیز تدافعی در قالب «چهارچوبه تبیین ریسک» که من اقامه کرده‌ام با هم تلفیق می‌شوند.

۴) مسایل روش‌شناختی

همان‌گونه که در بالا اشاره کردیم، مطالعه رفتار ریسک در علوم سیاسی به طور کلی مدل‌های جبری تصمیم‌گیری _ مخصوصاً، مجموعه نظریه‌های برنولیایی «مطلوبیت مورد انتظار» - را محور و کانون توجه تئوریک خود قرار داده‌اند. این مدل‌ها، از برنولی (1738 1967) گرفته تا فون نومن و مورگن استرن (1974)، ساویج (1954) و کانمان و تورسکی (1979)، همگی موج‌هایی هستند که کاربردپذیری این مدل‌ها در بررسی تصمیم‌گیری سیاست خارجی را محدود می‌کنند. مسایل روشن‌شناختی ذیل، روی هم رفته، ضرورتِ تعدیل و نوآوری تئوریک در این زمینه را نشان می‌دهند.

اندازه‌گیری

نظریه‌های برنولیایی، مدل‌هایی هستند که انتظار می‌رود دقت بسیاری داشته باشند و از این رو، باید اندازه‌گیری دقیقی از برآوردهای مطلوبیت و احتمال ارایه دهند. این مدل‌ها از حیث ماهیت دیدگاه‌هایی که ارایه می‌دهند (یعنی ذهنی بودن یا عینی بودن) یا یکدیگر فرق دارند، اما در عین حال آنها همگی به دروندادهایی نیاز دارند که به صورت اعداد و ارقام بیان می‌شوند چرا که تنها از این طریق می‌توانند گزاره‌هایشان را به صورت دقیق به آزمون بگذارند. این موضوع مشکلاتی را برای محققانی که می‌کوشند این نظریه‌ها را در حوزه تصمیم‌گیری سیاست خارجی ارزیابی کنند ایجاد می‌کند. لوی (1995, 1992b)، جرویس (1992)، ورتز برگر (1995a) و دیگران به طور مبسط در مورد مشکلات ذاتی که در زمینه اندازه‌گیری مطلوبیت‌ها و احتمالات در خارج از محیط آزمایشگاهی وجود دارد، قلم فرسایی کرده‌اند. در حوزه تصمیم‌گیری سیاست خارجی، ارزشها به عناصری از قبیل جان سرباز، «منافع ملی» پرستیژ، شهرت، مبارزه سیاسی در داخل، و مشتی عوامل محسوس و نامحسوس بستگی دارد که مانع اندازه‌گیری دقیق می‌شوند. محقق، اغلب ناگزیر می‌شود عوامل مختلف را به صورت یگانه‌برآورد مطلوبیت مثبت یا منفی که با موفقیت یا شکست گزینه‌های خاص پیوند دارد، سرهم بندی کند. این «انباشت سرهم‌بندی شده» نیز مقایسه میان ارزشهای گزینه‌ها را دشوار می‌سازد. این

مسائل باعث گردیده‌اند که استراتژی‌های منسجم قابل قبول، و معتبری در زمینه اندازه‌گیری اعتبار در ادبیات تصمیم‌گیری سیاست خارجی یافت نشود.

ورتز برگر (1995a) و بوچر (1995, 1996) مشکلاتی را که محققان در هنگام تعیین احتمالاتی که تصمیم‌گیرندگان به برآیندها نسبت می‌دهند فراروی خود می‌بینند بررسی می‌کنند. ورتزبرگر خاطر نشان می‌سازد که «تصمیم‌گیران» در استفاده از احتمالات ذهنی، توصیف‌های نمادین اعداد و ارقام و الفاظی مانند به احتمال زیاد، و احتمالاً^۱ را که روابط صریح و ترتیبی - عددی با برخی از مهمترین ارزشهای اصلی یا الزام‌آور را بیان می‌کنند به کار می‌برند. به عبارت ساده‌تر، تصمیم‌گیرندگان به ندرت با احتمالات رقمی ناآشکار سروکار دارند و در عوض به حالت‌های لفظی احتمال تکیه می‌کنند. بودسکو^۲، واینبرگ^۳، والشتن^۴، در مورد «طنز»^۴ حقیقت اظهار می‌دارند «مدل‌های تصمیم‌گیری بیشماری که بازنمایی عددی عدم قطعیت را مفروض می‌گیرند با این واقعیت که «افراد قاعدتاً ترجیح می‌دهند عقاید خود را از طریق زبان طبیعت بیان کنند، تناقض شدیدی دارند. تجربیات نشان داده‌اند که مصرف‌کنندگان اطلاعات احتمال‌گرایانه ترجیح می‌دهند برآوردهای رقمی را دریافت نمایند، اما فراهم‌کنندگان اطلاعات ترجیح می‌دهند برآوردهای احتمال‌گرایانه را به صورت لفظی بیان کنند.

این موضوع که تصمیم‌گیران سیاست خارجی تا چه اندازه اطلاعات احتمال‌گرایانه را نه به صورت ارقام و اعداد بلکه به صورت الفاظ بیان می‌کنند، مانع از آن خواهد شد محققان بتوانند ریسک‌های مورد تصور را به طور دقیق اندازه‌گیری کنند. بیان لفظی احتمال برای افراد مختلف معانی مختلفی دارد؛ برخی واژگان ممکن است احتمال ۲۰ درصد یا بیشتر را پوشش دهند. مسأله دیگر این واقعیت است که افراد در اغلب مواقع به عبارت‌های غیراحتمال‌گرایانه‌ای از قبیل «خوش‌شانسی» یا «هرگز» «معمولاً» تکیه می‌کنند. ماهیت مبهم این عبارات به برآوردهایی می‌انجامد که به آسانی نمی‌توان آنها (برآوردها) را در قالب معادله معیار مطلوبیت مورد انتظار جای داد. ورتز برگر می‌افزاید «حتی وقتی احتمالات به صورت اعداد و ارقام توصیف می‌گردند عملاً نامهای علایم تلقی می‌شوند. ... استفاده از احتمالات ذهنی بدین شکل مجال و امکان انجام عملیات ضرب و جمع یا اندازه‌گیری اشتباهات و آرای جانبدارانه و تعیین میزان انحرافات آنها از ارزشهای صحیح را فراهم نمی‌کند. براین اساس، حتی حالت‌های عددی - رقمی احتمال را نمی‌توان به آسانی دستکاری کرد چرا که این حالت‌ها در محیط آزمایشگاهی هستند.

1. Budescu
2. Weinberg
3. Wakksteb
4. irony

سومین مشکل در زمینه اندازه‌گیری زمانی بروز می‌کند که محققان در هنگام به کارگیری نظریه دورنما از کانمان و تورسکی (1979) می‌کوشند چهارچوبه یا معیارسنجی را که تصمیم‌گیرنده انتخاب کرده است شناسایی نمایند. مفهوم چهارچوب‌بندی بی‌شک مهمترین کمک نظریه دورنما به ادبیات موجود می‌باشد. این در حالی است که مرحله گردآوری و تدوین نه آشکارا به آزمون درآمده است و نه به صورت اعداد و ارقام مدل سازی شده است. همان گونه که لوی (1992b, 1995)، جرویس (1992)، و دیگران نیز خاطرنشان ساخته‌اند، بنیان تبیین تصمیم‌گیری سیاست خارجی براساس نظریه دورنما، در تعیین روشی است که تصمیم‌گیرنده بدان شیوه، مسأله را چهارچوب‌بندی کرده است، ولی مقاله تأثیرگذار کانمان و تورسکی هیچ رهنمود تئوریکی را در مورد علت‌گزینش یک چهارچوبه خاص ارائه نمی‌دهند. لوی خاطرنشان می‌سازد: تبیین تجربی این که یک بازیگر چگونه معیارسنج خود را تحریف می‌کند، دشوار می‌باشد، و این موضع بسیار دردسرساز است اگر ما توانیم معیارسنجی را بنیان نهیم و مستقل از آن رفتاری که می‌کوشیم تبیین نماییم چنین کنیم، در آن صورت نظریه دورنما و فرضیه‌های کلیدی آن را نمی‌توان مورد آزمون قرارداد و این نظریه هیچ قدرت تبیینی ندارد. تعدادی از آثار کوشیده‌اند چهارچوب‌بندی مسأله‌ای را که فراروی تصمیم‌گیرنده قرار می‌گیرد از طریق تجربی شناسایی کنند. اما تنها فارهام (1992)، تالیا فرو^۱ (1994)، و مک درمات (1992) تبیینهای تئوریکی را در مورد علت ترجیح یک چهارچوبه بر چهارچوبه‌ای دیگر ارائه داده‌اند. البته، شناسایی تجربی چهارچوبه‌بندی یک تصمیم خاص کار کوچکی نیست چرا که این روش چهارچوبه‌بندی تصمیم چه بسا در اغلب مواقع در معرض مسایل برداشت و تفسیر خواهد بود.. بدون در دست داشتن مقدار زیادی از شواهد تجربی، ما نمی‌توانیم در مورد اعتبار برداشت ذهنی یک محقق، مطمئن باشیم.

این شناسایی غیرمستقیم چهارچوبه‌بندی یک وضعیت از سوی یک تصمیم‌گیرنده به نظر می‌رسد یکی از (با هر) دو شکل را به خود می‌گیرد: به عبارت بهتر، فضای لذت‌جویانه آن مسأله و پیامدهای مورد انتظار آن، خود بر یک چهارچوبه «طبیعی» دلالت دارد، و یا این که برآیندهای گذشته در مورد همان مسأله یا مسأله دیگر، تصمیم‌گیرنده را «در» یک عرصه [انتخاب] سود یا زیان قرار داده است. از دیدگاه شماری از محققان، انتظار می‌رود که تنها برخی از انواع مسایل، چهارچوبه‌های متفاوتی را اقتضا کنند. از این رو، مفهوم چهارچوبه‌بندی از دستکارهای معنایی و شیوه‌ای که تصمیم‌گیرندگان و مشاوران آنها برآیندهای خاص را توصیف می‌کنند فراتر می‌رود. در عوض، این مطالعات حاکی از آن هستند که برخی مسایل برحسب ماهیتی که دارند، به ناگزیر

زیان‌هایی را بر تصمیم‌گیرندگان تحمیل می‌کنند و در معنای دقیق کلمه خود تفسیر می‌گردند. این محققان تمایل دارند توجه خود را بر تغییرات در وضع موجود متمرکز سازند؛ و در ادامه، معتقد بودند تصمیم‌گیرندگانی که پیشتر از این‌ها برخی اهداف (نقاط مرجع قابل شناسایی) را بیان کرده‌اند (یا می‌توان فرض کرد که چنین اهدافی دارند)، تغییرات در وضع موجود را زیان تلقی می‌کنند. این کاربست‌های نظریه دورنما تا حدودی پراکنده هستند. زیرا آنها بر تفسیر «طبیعی» یا «عینی» از مسأله اشاره دارند و در عین حال یک نظریه ذاتاً «ذهنی» در مورد تصمیم‌گیری را مورد استفاده قرار می‌دهند. اما من استدلال خواهم کرد که از میان روش‌های غیرمستقیم شناسایی چهارچوبه، این مسلماً بهترین شیوه است.

یک روش غیرمستقیم تعیین چهارچوبه مورد استفاده یک تصمیم‌گیرنده که کمتر قانع‌کننده است، توجه خود را بر رویدادهای جدیدی متمرکز می‌سازد که تصمیم‌گیرنده را در یک عرصه خاصی قرار می‌دهند. همان‌گونه که مک درموت^۱ استدلال می‌کند:

در راستای اهداف نظریه دورنما، چهارچوب بندی در عرصه (ی تصمیم‌گیری) به این مفهوم محدود می‌گردد که آیا بازیگر، کنش خودش را از موضع سودیابی می‌نگرد یا از جایگاه زیان‌ها. با معیارهای عینی می‌توان سودها یا زیان‌ها را تعریف و مشخص کرد؛ مثلاً نظرسنجی از افکار عمومی ...؛ شاخص‌های کنگره از قبیل شمار بی‌اعتنایی به وتوها؛ شاخص‌های اقتصادی از قبیل شاخص بازار سرمایه و نرخ بیکاری یا تورم؛ سرمقاله‌های روزنامه‌ها؛ و افکار عمومی جهانی که از طریق مجاری دیپلماتیک، تأثیر خود را نشان می‌دهند.

اعتبار این دیدگاه به سه دلیل محل تردید است: نخست، مفهوم تصمیم‌گیرنده «اقدام‌کننده از موضع سود یا زیان» به کلی با بررسی دستکاری معنایی در برآیندها متفاوت است؛ دوم، مفهوم «معیارهای عینی» حاکی از آن است که سودها یا زیانهای متصور در یک بُعد ارزشی ممکن است بر تصمیمات در مورد سایر ابعاد ارزشی تأثیر نهند؛ سوم، آن ابعاد عینی ارزش که محقق شناسایی کرده است ممکن است برای تصمیم‌گیرنده، مهم و برجسته نباشد. یکی از نحله‌های جدید این رشته تحقیقات، توجه خود را بر تز «جنگ انحرافی» که زیانها در جبهه داخلی را با ریسک‌پذیری در عرصه بین‌المللی پیوند می‌دهد متمرکز ساخته است. این کار بسیار جالب می‌باشد و باب سایر حوزه‌های تحقیقاتی در روابط بین‌الملل را به روی نظریه‌پردازان نظریه دورنما می‌گشاید، اما در عین حال، مفهوم چهارچوب بندی را به فراسوی محدوده‌هایی که روانشناسان درک کرده و مورد آزمون قرار داده بودند آشکارا بسط می‌دهد.

موضوع اندازه‌گیری مطلوبیت‌ها و احتمال‌ها کمتر از آنچه در ابتدا به نظر می‌رسد دشوار است. اگر ما این برداشت را که نشان دادن برتری اثبات‌پذیر نظریه دورنما بر نظریه مطلوبیت مورد انتظار (که از معیارهای سنتی استفاده می‌کند) غیرممکن است بپذیریم، در این صورت می‌توانیم دیدگاهی را که از آزمون پذیرش رقابتی در برابر نظریه مطلوبیت مورد انتظار به شیوه سنتی دفاع می‌کند رد کنیم. از این رو، من کمتر به اندازه‌گیری دقیق مطلوبیت‌ها و احتمالات می‌پردازم و توجه خود را بیشتر بر بررسی فرآیند تصمیم‌گیری متمرکز می‌سازم. در این صورت ما می‌توانیم بحث خود را بر این موضوع متمرکز نماییم که برآوردهای مطلوبیت و احتمال چگونه وارد فرایند تصمیم‌گیری می‌شوند و تصمیم‌گیرندگان چگونه آنها را مورد بررسی قرار می‌دهند. این نوع طرح، رویکرد محقق را از پیش‌بینی صرف در مورد برآوردهای مختلف به بحث در مورد فرآوردهای زیربنایی گوناگونی که با برآوردهای مشاهده‌شده مرتبط هستند تغییر می‌دهد.

البته شناسایی چهارچوبه یا آن «سطح اشتیاقی که تصمیم‌گیرنده برمی‌گزیند، کار دشواری است. این شناسایی، آشکارا به سمت و سوی سوق می‌یابد که از یکی از روش‌های «غیرمستقیم» پیروی می‌کند، اما تعیین «عینی» یک چهارچوبه «طبیعی» با ماهیت ذهنی نظریه دورنما سازگار نیست؛ علاوه بر این، این برداشت که تصمیم‌گیرنده «در» یک عرصه خاصی قرار می‌گیرد، از انتقاداتی که در بالا مورد بحث قرار گرفت رنج می‌برد. نوشتار حاضر می‌کوشد آن سطح اشتیاقی را که ترومن و کندی برگزیده بودند به صورت مستقیم و بلاواسطه شناسایی کند. از آنجا که نیاز به داده‌ها در این زمینه، بسیار زیاد است، از طریق تحقیقات دقیق در اسناد بایگانی شده و بازسازی دقیق فرایند تصمیم‌گیری می‌توان این کار به سرانجام رساند.

اعتبار

دغدغه‌ها در مورد اعتبار درونی مجموعه نظریه‌های برنولیایی در ادبیات رشته روان‌شناسی در مورد تصمیم‌گیری به صورت مبسوط مورد بحث قرار گرفته است. دانشمندان علوم سیاسی که از کاربرد نظریه دورنما در روابط بین‌الملل انتقاد می‌کنند، توجه خود را بیشتر بر موضوع اعتبار بیرونی متمرکز ساخته‌اند. در این راستا چند موضوع مطرح می‌شوند که عبارتند از: تصنعی بودن طرح‌های آزمایشگاهی، نیاز نظریه به داده‌ها که آزمون‌پذیری تجربی در خارج از محیط آزمایشگاهی را دشوار می‌سازد، و مسأله کاربردپذیری و تعمیم‌پذیری برخی از مشاهدات رفتاری.

آزمایشگاهی که محققان پیرو سنت برنولیایی انجام می‌دهند معمولاً نسبتاً ساده اما بدیع و مبتکرانه هستند. البته، در محیط آزمایشگاهی، محقق تقریباً کنترل کاملی بر محتوای اطلاعات مندرج در مسایل مختلف انتخاب

دارد. موضوعات این مسایل معمولاً پول، نرخ بیکاری، زاد ولد، یا تورم، می‌باشند و حاملان ارزشهایی هستند که در سطح وسیع، قابل اندازه‌گیری‌اند و به آسانی در قالب اندازه‌های مطلوبیت تغییر ماهیت می‌یابند. احتمالات به صورت ارقام و اعداد بیان می‌شوند البته با این هدف که اطمینان حاصل گردد مطلوبیت مورد انتظار هر دو دورنما را می‌توان مقایسه نمود. وقتی نظریه دورنما مورد آزمون قرار می‌گیرد، چهارچوب‌بندی نقطه مرجع در زبان مسایل مورد انتخاب، نهفته است: پول به دست می‌آید یا از دست می‌رود و افراد می‌میرند یا نجات می‌یابند. هیچ ابهامی وجود ندارد و فرض بر این است که سوژه‌ها چهارچوب تعیین شده را بر می‌گزینند. چهارچوب‌ها نیز همواره محض و مطلق هستند: دورنماها هرگز تلفیقی از سوژه‌ها و زیانها به شمار نمی‌روند.

همان‌گونه که جدول شماره ۱ نیز نشان می‌دهد، تعداد معدودی از آن شرایطی که در بالا بدانها اشاره شد در عرصه تصمیمات سیاست خارجی دیده می‌شوند؛ یعنی در عرصه‌ای که (۱) چهارچوب‌ها اغلب مختلط و تلفیقی هستند و تشخیص آنها از یکدیگر نیز دشوار است، (۲) موضوعات تصمیم چه بسا پرستیژ، رفاه سیاسی در داخل، اعتبار و شهرت، و ارزش دیگری خواهد بود که به آسانی قابل اندازه‌گیری و کمیت‌پذیر نیست، و (۳) تصمیم‌گیرندگان اغلب به صورت عبارتهای فعلی، ارتباط برقرار می‌کنند و به طرح احتمال می‌پردازند. در محیط آزمایشگاهی، آن برآیندهای بالقوه احتمالی که با دورنماهای تحت بررسی پیوند دارند به رفتار طرف مقابل یا طرف هم‌پیمان، وابسته نیستند. ماهیت تعاملی و چندجانبه عرصه سیاست خارجی می‌تواند قاعده‌مندی‌های رفتاری متفاوتی را بنا نهد. بالاخره اینکه، سوژه‌های آزمایشگاهی اغلب ناگزیرند بدون نفع بردن از بازخورد، انتخاب بی‌همتایی را انجام دهند. در «عالم واقع»، تصمیم‌گیرندگان ممکن است یک رشته تصمیمات مکرری را که مجال بازخورد، یادگیری، و انتخاب را فراهم می‌نمایند، اتخاذ کنند.

کاربست‌پذیری و تعمیم‌پذیری یافته‌های این آزمایشها با این مانع روبه‌رو است که کل مجموعه سوژه‌ها قاعده‌مندی رفتاری قابل مشاهده‌ای از خود بروز نمی‌دهند. در آزمایشهای کانمان و تورسکی، تقریباً ۲۰ تا ۴۰ درصد سوژه‌ها غیرقابل قبول هستند. از دیدگاه اقتصاددانانی که به مطالعه رفتار انبوه و توده‌ای در برخی از تصمیمات می‌پردازند، این موضوع آن قدرها هم مسئله‌آفرین نیست. اما از نظر تحلیل‌گرانی که به بررسی شمار اندکی از انتخابهای افراد یا گروه‌های کوچک می‌پردازند، این موضوع، فوق‌العاده مایه نگرانی است. این که کدام سوژه‌ها غیرقابل قبول هستند و چرا غیرقابل قبول‌اند، به یک پرسش مهم مبتدل می‌گردد.

آخرین دغدغه و مسأله در مورد تصمیم‌پذیری، موضوع گروه در برابر انتخاب فردی است. شفیر^۱ خاطر نشان می‌سازد: «نظریه دورنما نظریه‌ای در مورد تصمیم‌گیری فردی است ... این نظریه مبتنی بر مفروضات خاصی در زمینه شادمانی مورد انتظار افراد از کسب سودها و رنج آنها از زیانها می‌باشد. همه این مفروضات در مورد گروه‌های افراد، فوق‌العاده متفاوت است». این آثار جامع و گسترده در مورد رفتار گروه کوچک نشان می‌دهند که با گردهم آوردن ایستارهای افراد ریسک نمی‌توان گرایش گروه به ریسک را تعیین کرد. همان‌گونه که مک درمات نیز نشان می‌دهد، چهارچوب‌بندی یک مسأله ممکن است رقابت میان مشاورانی را که هر یک از آنها ترجیحات متفاوتی نسبت به موضوع دارند، به میان آورد. این پویایی، به ندرت در محیط آزمایشگاهی به دست می‌آید. وقتی گروه‌ها تصمیمات سیاست خارجی اتخاذ می‌کنند، محقق باید به سرشت ویژه بافتار گروه توجه کند و دقت کند که نظریه‌های مربوط به تبیین رفتار فردی را به کار نگیرد این دقت مسلماً کار شاقی نیست، اما ما باید مواظب باشیم بینشهای برخاسته از نظریه دورنما را در نظریه‌هایی مثل «چارچوبه تبیین ریسک» که عناصر وسیعتری از وضعیت فراروی تصمیم‌گیرندگان را پوشش می‌دهد به کار نبریم.

جدول شماره ۱- تفاوت‌ها میان ریسک‌جویی در محیط آزمایشگاهی و عرصه سیاست خارجی

ویژگی‌ها	محیط آزمایشگاهی	عرصه سیاست خارجی
انواع چهارچوبه‌ها	مطلق، قابل تمیز	مختلط، ساختار نیافته
مخاطرات تصمیم‌ها	فقدان پیچیدگی ارزشی (عدم امکان مقایسه میان انواع مختلف مخاطرات) پول، نرخ بیکاری، زادو ولد، و تورم (به آسانی می‌توان آنها را در قالب معیارهای مطلوبیت درآورد)	پیچیدگی ارزشی (انواع مختلف مخاطرات) پرستیژ، رفاه سیاسی، اعتبار و شهرت (در تعارض با اندازه‌گیری دقیق)
برآوردهای مطلوبیت	بیان به صورت اعداد و ارقام (به آسانی در قالب محاسبه مطلوبیت مورد انتظار وارد می‌شود)؛	به صورت عبارت بیان می‌شود یا آنها نشانه‌های عددی تلقی می‌شوند (تبدیل آنها به صورت برآوردهای عددی مطلق، دشوار است)؛
بافتار استراتژیک	یکجانبه (برآیندها مستقل از رفتار سایر بازیگران هستند)؛ سعی واحد	چند جانبه (برآیندها به رفتار متحدان و دشمنان بستگی دارند)؛ اقدام تکراری (معمولاً بخشی از یک رشته تصمیمات متعامل می‌باشد).

من در این نوشتار به جای آنکه صرفاً بر برآیندها تأکید کنم توجه خود را به فرایند معطوف می‌کنم و امیدوارم نشان دهم که فرضیه‌های «چهارچوبه تبیین ریسک» تا چه اندازه در عرصه تصمیم‌گیری سیاست خارجی رؤسای جمهور، کاربست‌پذیر است. مسایل مربوط به غیرقابل قبول بودن نظریه‌های رفتاری تصمیم‌گیری از طریق بازسازی نمایه گرایش رئیس جمهور به ریسک مورد توجه قرار گرفته‌اند. موضوع تقابل انتخاب فرد و انتخاب گروه «با گزینش موشکافانه مصداق‌ها و تشریح محدودیت‌های موجود در دامنه این طرح تحقیقاتی و کاربست‌پذیری بالقوه برخی از یافته‌های آن» بررسی می‌شود.

کوشیده‌ام مواردی را انتخاب کنم که تفسیرهای تاریخی و «عقل متعارف» در آنها نشان دهند رئیس جمهور در فرایند تصمیم‌گیری نقش فعالی دارد. همان‌گونه که ورتز برگر خاطر نشان می‌سازد، در نظام ریاست جمهوری صرف نظر از این که سایر افراد چگونه در فرایند تصمیم‌گیری مشارکت کنند یا طرف مشورت قرار گیرند، رشته‌های قانونی پاسخگویی در نهایت مستقیماً متوجه رئیس جمهور خواهد بود. روی میز کار ترومن نیز نوشته

شده بود که: در اینجا دیگر نمی‌شود کاسه و کوزه‌ها را سر دیگران شکست من با دقت هر چه تمام‌تر، مواردی را گزینش کرده‌ام که رئیس جمهور در آنها تصمیم نهایی را می‌گیرد. من اذعان دارم که برخی از دروندادهای فرایند تصمیم‌گیری و سطح اشتیاق برای رویارویی با مسأله ممکن است از طریق مشاوران رئیس جمهور به وجود آمده باشند، اما من کمتر به این مسأله پرداخته‌ام که گزینه‌ها و نقطه‌های مرجع چگونه شکل می‌گیرند و بیشتر این موضوع را مورد توجه قرار می‌دهم که رئیس‌جمهور گزینه‌ها را چگونه با هم مقایسه می‌کند و از میان گزینه‌ها یکی را انتخاب می‌کند. برخلاف توجه اندکی که به دروندادهای گروه در این نوشتار داشته‌ام، اهمیت دروندادهای گروه را می‌پذیرم و دروندادهای گروه را در قالب فرایندهای گروه جای داده‌ام.

ارزیابی

هدف اصلی بسیاری از مساعی تحقیقاتی، از بین بردن تبیین‌های بدیل در برابر یافته‌های برآمده از آزمایش تجربی، مطالعات آماری وسیع، یا مطالعات موردی است. در هنگام آزمون نظریه‌ای در باب تصمیم‌گیری، مدل متعارف «سود - زیان‌نگر» مطلوبیت مورد انتظار معمولاً فرضیه باطل را آشکار می‌سازد. البته، همه نیز قبول دارند نظریه‌ای که به آزمون درآمده است می‌باید تبیینی بهتر از نظریه «مطلوبیت مورد انتظار» در مورد آن رفتار مورد نظر ارائه دهد. برخی دیگر معتقدند این نظریه جدید باید بتواند مواردی را که نظریه مطلوبیت مورد انتظار، پیش‌تر تبیین کرده است، تبیین کند و نیز باید قادر باشد که مسایلی با محاسبه ساده سود - زیان پیش‌بینی نمی‌شود، تبیین نماید. در نتیجه، لوی (1995, 1992) معتقد است که مسئولیت اثبات موضوعیت نظریه در مواردی که نظریه مطلوبیت مورد انتظار با ناکامی مواجه می‌شود، برعهده نظریه دورنما است. طرح کانمان و تورسکی (1979)، در محیط آزمایشگاهی، در جهتی شکل می‌گیرند که نظریه مطلوبیت مورد انتظار و نظریه دورنما انتخاب‌های متفاوتی را پیش‌بینی می‌کنند، به طوری که تفسیر یافته‌های اکثر این آزمایشها نسبتاً روشن و قابل فهم است. متأسفانه، همانندسازی این میزان کنترل در عرصه سیاست خارجی، اغلب دشوار می‌باشد.

لوی (1992) و بوچر (1995) بر مسایلی تأکید می‌کنند که مک درموت (1992) در تلاش برای از بین بردن تبیین‌های بدیل مورد آزمایش قرار می‌دهد. داده‌های وی را می‌توان در آرایه تبیین رفتار کارتر (در مورد مأموریت نجات گروگانهای امریکایی) مورد استفاده قرارداد؛ در این مورد، داده‌های وی با نظریه مطلوبیت مورد انتظار کاملاً هماهنگ است. وی برآوردهای افشاشده کارتر در زمینه مطلوبیت و احتمال را به چالش می‌کشد و از این نتیجه‌گیری پرهیز می‌کند. او می‌نویسد: «حتی اگر کارتر مأموریت نجات را پرخطر و ریسک‌زا نمی‌دانست، از

این امر آگاه بود که این گزینه، پرخطرتر از گزینه‌های دیگری بود که در دسترس وی بودند؛ و کارتر هم چه بسا معتقد نبوده است که هزینه‌های ناشی از این مأموریت، بالا بوده است و از این رو، وی اشتباه کرد. موضوع مورد توجه مک درموت، این نبود که کارتر چه تصویری داشت بلکه این بود که کارتر چه می‌دانست. این توجه مک درموت این مسأله را پیش می‌کشد که آیا نظریه دورنما یک نظریه عینی است یا یک نظریه ذهنی. اگر این نظریه واقعاً نظریه‌ای ذهنی است، پس محققان نباید بر تمایزات و تفکیک‌ها میان برداشت‌ها و واقعیت تکیه کنند.

یافته‌های مک درموت چه بسا ممکن است صرفاً محصول مسایل مربوط به اندازه‌گیری که در بالا مورد بحث قرار گرفت باشد یا ممکن است از سرشت خاص عرصه سیاست خارجی نشأت گرفته باشد. من در جای دیگری نیز استدلال کرده‌ام که اثبات توانایی موفقیت نظریه دورنما در مواردی که نظریه مطلوبیت مورد انتظار در «عالم واقع» موضوعیت ندارد، محال است. ذکر این نکته نیز حائز اهمیت است که نظریه دورنما بر یک ارزش و یک کار ویژه مشروط^۱ احتمال در «منعکس ساختن ریسک جویی در عرصه زیانها و ریسک‌گریزی در عرصه سودها» تکیه دارد. در آزمایشهای کانمان و تورسکی (1979)، سوژه‌ها تصمیمات «غیرعقلایی» نمی‌گیرند. آنها صرفاً احتمالات و مطلوبیت‌هایی را که در مسایل انتخاب، «معین» هستند، کدگذاری می‌کنند. در محیط آزمایشگاهی، احتمالات و مطلوبیت‌های «عینی» به آسانی قابل شناسایی‌اند و به طور بالقوه می‌توان آنها را از برداشت‌های درون - چهارچوبه‌ای^۲ سوژه‌ها را تمیز داد. در عرصه سیاست خارجی، محقق نمی‌تواند نشان دهد که آیا تصمیم گیرنده، برخی از برداشت‌های درون - چهارچوبه‌ای را پذیرفته است یا اینکه همچنان بر طبق برآوردهای «عینی» احتمال و مطلوبیت عمل کرده است. بدین سان، تصمیماتی مثل انتخاب کارتر برای انجام مأموریت گروگانها برطبق نظریه مطلوبیت مورد انتظار، «عقلایی» به نظر می‌رسد؛ البته صرفاً به این دلیل که برآوردهای درون - چهارچوبه‌ای احتمال و مطلوبیت را می‌توان اندازه‌گیری کرد. به طور خلاصه، برآوردهای پیش از مداخله (یعنی پیش از چهارچوب‌بندی) ممکن است دور از دسترس باشند.

در پرتو مسایل روش‌شناختی که در بالا مورد بحث قرار گرفتند، من نیز از بازنگری در معیار «متعارف» ارزیابی رفتار ریسک دفاع می‌کنم. پیشنهاد می‌کنم که به جای تمرکز برآیندها، توجه خود را به فرایند معطوف نمائیم. نباید تصور کنیم که وقتی یک نظریه، برآیندی را به درستی پیش‌بینی کرد، فرضیه‌های آن نظریه در مورد فرایند منتهی به برآیندها هم درست خواهند بود. منظورم این نیست که بررسی برآیندها را کلاً کنار

1. wieghting

2. frame – wighted perception

بگذاریم، بلکه فقط می‌خواهم بگویم که باید نظریه‌ها را براساس توانایی آنها در زمینه توصیف صحیح فرایند تصمیم‌گیری (و پیش‌بینی صحیح برآیندها) مورد ارزیابی قرار دهیم. همان‌گونه که در بالا خاطر نشان ساختیم، نباید صرفاً به دفاع از مفروضات پنداری^۱ روی آوریم و با این کار اجازه بدهیم که نظریه‌ها مورد بررسی دقیق و موشکافانه قرار نگیرند.

در رشته علوم سیاسی، دانشمندی که با مطالعه تصمیم‌گیری سیاست خارجی سروکار داشته‌اند همواره از استراتژی اثبات اعتبار کیفی «فرایند بهره برده‌اند. در این زمینه، بی‌درنگ، دو سنت تحقیقاتی به ذهن خطور می‌کنند: یکی تحقیقات شبیه‌سازی^۲ است و دیگری مدل‌سازی محاسبه‌ای^۳. در زمینه تحقیقات شبیه‌سازی، محققانی مثل هارولد گوتزکو و چارلز اف. هرمان کوشیدند هم از طریق اثبات فرایند و هم از طریق اثبات اعتبار برآیند به ارزیابی میزان اعتبار مدل‌های «ماشین - شخص» خود بپردازند و اظهار داشتند استراتژی‌های متعدد «اثبات اعتبار»، تبیینی جامع‌تر در مورد نقاط قوت و ضعف طرح‌های مختلف شبیه‌سازی ارائه می‌دهند. محققانی که به رویکرد مدل‌سازی محاسبه‌ای توجه داشتند از جمله، افرادی مثل دونالد. ای سیلوان^۴، آشوک گوئل^۵ و بی چاندراسکاران^۶ بر اتخاذ رویکرد چند معیاره تأکید کرده‌اند و استدلال کرده‌اند که مدل‌های پیچیده و بسیار خاص آنها اغلب نه با فنون کمی بلکه با فنون کیفی به بهترین نحو ارزیابی می‌شوند. این محققان نوشته‌های مربوط به این موضوع را بررسی کرده‌اند و برای ارزیابی اعتبار «فرایند» در مدلی که در مورد تصمیم‌گیری ژاپنی‌ها در بخش انرژی ارائه داده‌اند، به محاسبه‌های کارشناسی و تحلیل‌های دور از واقعیت پرداخته‌اند. به طور خلاصه، تفکر اثبات اعتبار «فرایند» سابقه زیادی در مطالعه تصمیم‌گیری سیاست خارجی دارد و مسلماً معیار بدیل (یا مکمل) مناسبی را برای ارزیابی میزان اعتبار مدل‌های رفتار ریسک رئیس‌جمهور ارائه می‌کند

۵) چهارچوبه تبیین ریسک

تا اینجا مقدار زیادی از ادبیات نظری و تجربی موجود در مورد رفتار ریسک را بررسی کردیم (و محدودیت‌های روش شناختی این رویکردها را برشمردیم). در این قسمت می‌خواهیم بررسی کنیم چگونه می‌توان نحله‌های متعدد پژوهشی مذکور را در قالب یک مدل تلفیقی در مورد مطالعه رفتار ریسک در سیاست

-
1. as if assumptions
 2. simulation research
 3. computational
 4. Donald A. Sylvan
 5. Ashok Guel
 6. B. chandrasekaran

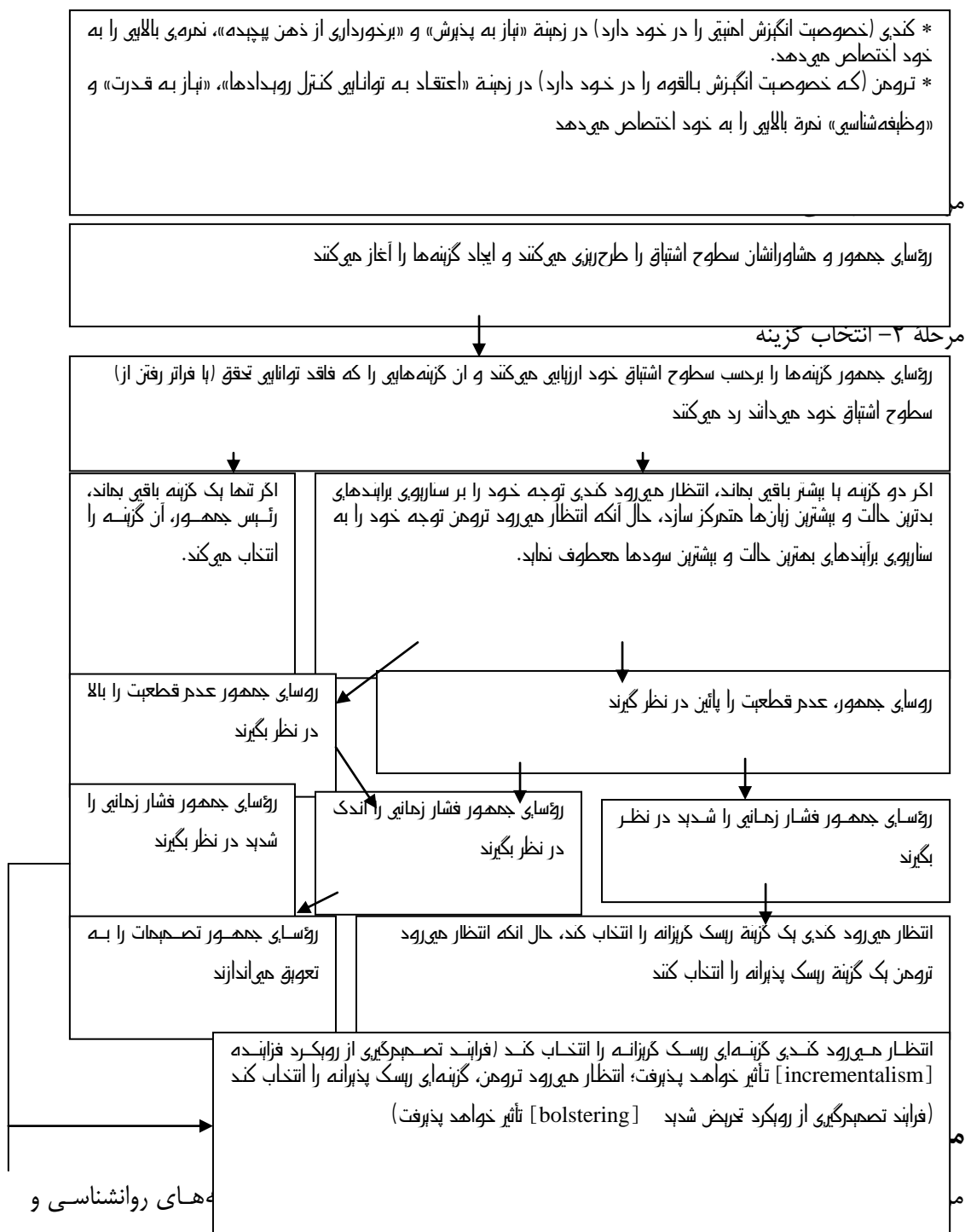
خارجی با هم ترکیب کرد. چهارچوبه تبیین ریسک که من ارایه داده‌ام می‌کوشد از جدیدترین و مستدل‌ترین تحقیقات در این زمینه بهره‌گیرد و در این میان، به پیامدهای ذاتی درنوردیدن مرزهای رشته‌های مختلف نیز توجه کاملی دارد. در اصل، من کوشیده‌ام وجوه مثبت هر یک از سنت‌های پژوهشی را استخراج کنم - و فرضیه‌های بدیع و نوآورانه را از چهارچوبه‌های نظری بعضاً دست‌وپاگیر و پیچیده که کاربست‌پذیری فرضیه‌ها را در عرصه تصمیم‌گیری سیاست خارجی محدود کرده‌اند جدا کنم. در این روش، امیدوارم چهارچوبه‌ای را برای تبیین رفتار ریسک رئیس‌جمهور ارایه دهم که به معنای واقعی کلمه به عرصه تصمیم‌گیری سیاست خارجی توجه کامل داشته باشد.

نمودار ۲ مدلی را براساس چهارچوبه تبیین ریسک، در مورد رفتار ریسک رئیس‌جمهور در سیاست خارجی به تصویر کشیده است. من به پیروی از بسیاری از نوشته‌های مربوط به تصمیم‌گیری در رشته علوم سیاسی و سایر رشته‌ها این چهارچوبه را به دو مرحله «بازنمایی»^۱ یا «چهارچوب بندی»^۲ و مرحله ارزیابی یا انتخاب گزینه تقسیم می‌کنم. در مرحله اول، «سطح اشتیاق» طرح‌ریزی می‌شود و گزینه‌ها ایجاد می‌گردند. همچنین در این مرحله، رئیس‌جمهور ابتدا به برداشته‌ها در مورد محدودیت‌های محیطی مربوط به موضوع مورد نظر (مخصوصاً سطح عدم قطعیت، میزان شدت فشارهای زمانی، میزان صحت اطلاعات آینده) شکل می‌دهد.

در مرحله دوم، گزینه‌ها برحسب سطح اشتیاق مورد ارزیابی قرار می‌گیرند و گزینه‌هایی که نمی‌توانند به سطح اشتیاق برسند (یا از آن فراتر روند) حذف می‌گردند. همچنین در این مرحله، انتظار دارم تأثیر گرایش‌های شخصی بر پردازش اطلاعات را مشاهده نمایم. در نهایت، تصمیم رئیس‌جمهور بازتاب تعامل گرایش رئیس‌جمهور به ریسک و محدودیت‌های محیطی^۳ خواهد بود. در این برهه، ما می‌توانیم انتخاب یک گزینه از میان چند گزینه (که گرایش به ریسک رئیس‌جمهور از آنها تأثیر پذیرفته بود)، تصویب تنها گزینه‌ای که می‌تواند آن سطح اشتیاق را تحقق بخشد، یا تلاش برای به تعویق انداختن تصمیم را مشاهده کنیم. اگر رئیس‌جمهور، عدم قطعیت را بالا و اطلاعات را نادرست تصور کند اما فشار زمانی را کم در نظر بگیرد. می‌توانیم انتظار داشته باشیم که وی تصمیم را به تعویق خواهد انداخت.

-
1. representation
 2. framing
 3. situational constraints

جدول شماره ۱- مدل آرمانی فرایند تصمیم‌گیری براساس «چهارچوبه تبیین ریسک»



تجارت و در ادبیات «بازنمایی مسأله» در علوم سیاسی به وضوح دیده می‌شود. هر یک از این سنت‌های

تحقیقاتی نشان می‌دهند روشی که تصمیم‌گیرنده از طریق آن، مسأله‌ای را بازنمایی می‌کند یا چهارچوب‌بندی می‌نماید بر آن راه‌حل نهایی که وی انتخاب می‌کند تأثیر چشمگیری می‌نهد. در تصمیم‌گیری سیاست خارجی، رؤسای جمهور می‌باید این بازنمایی‌ها را از پایه دهند زیرا اصولاً مسایلی که آنها فراروی خود دارند، ساختار نیافته‌اند. به عبارت بهتر، آنها از همان ابتدا وضعیت‌ها، اهداف، محدودیت‌ها، و یا ابزار مشخص و تعریف شده‌ای را برای رسیدن به هدف مورد نظر خود در اختیار ندارند. بازنمایی یک رئیس‌جمهور از یک مسأله سیاست خارجی ممکن است بسیار غنی باشد، اما در هر حال من در این جا توجه خود را به بررسی آن اهداف کمینه‌ای که تصمیم‌گیرنده شناسایی می‌کند معطوف خواهم کرد.

فعالیت علمی کانمان و تورسکی (1979)، لاپس (1995)، و مارچ و شاپیرا (1992) نشان می‌دهد تصمیم‌گیرندگان آن قدرها که به انحرافات از «نقاط مرجع» توجه دارند به سطوح کلی امتیازات^۱ نمی‌پردازند. این نقاط مرجع ممکن است اهداف حداقلی تصمیم‌گیرنده تفسیر شوند. بسیاری از ادبیاتی که آزمایش تجربی محور مباحث آنها است، بررسی خود را بر تصمیم‌گیرنده‌ای متمرکز می‌سازند که هدف واحدی دارد (این هدف، همان به دست آوردن یک امتیاز پولی خاص در یک مسأله مخاطره آمیز است). از این رو، حالا دیگر واضح است که رئیس‌جمهورها، در مقام تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی، در اغلب مواقع، اهداف متنوع و متعددی را در ذهن خود دارند. در این راستا، براساس «چهارچوبه تبیین ریسک»، انتظار می‌رود سطح اشتیاق رئیس‌جمهور شامل مجموعه‌ای (یا فهرستی) از اهداف حداقلی باشد که رئیس‌جمهور امیدوار است به آنها دست یابد یا از آنها فراتر رود. سطح اشتیاق ممکن است در برگیرنده یک «هدف فوری» باشد، یا ضرورت‌هایی را در برگیرد که ابزارهای در دسترس برای نیل به آن هدف فوری را محدود می‌سازند و یا سایر منافع و علایقی باشد که التزام و تعهد رئیس‌جمهور را برای نیل یا فراتر از هدف فوری‌اش تقویت می‌کنند.

مرحله ۲- انتخاب گزینه

در مرحله دوم است که ابتدا انتظار دارم تأثیرات عمده سطح اشتیاق رئیس‌جمهور را مشاهده کنم. فرضیه‌های ذیل از سنت‌های تحقیقاتی که به «اتکا به مرجع» و «بازنمایی مسأله» می‌پردازند نشأت می‌گیرند: فرضیه ۱- رؤسای جمهور تمایل دارند برآیندها را نه برحسب سطح ارزش بلکه برحسب سطح اشتیاق مورد ارزیابی قرار دهند.

فرضیه ۱- سطح اشتیاق رئیس جمهور (که نقش محدودیت محیطی را ایفا می‌کند) احتمال دارد مانع از بررسی گزینه‌هایی شود که در یک مورد خاص ناتوان از نیل به (یا فراتر رفتن از) سطح اشتیاق تلقی می‌شوند. همچنین در این مرحله، انتظار دارم تأثیر گرایش رئیس جمهور در مورد رفتار ریسک را مشاهده کنم. به ویژه این که، کار لاپس (1995, 1990, 1987) گرایش‌ها به ریسک در زمینه پردازش اطلاعات را نشان می‌دهد؛ و انتظار می‌رود تصمیم‌گیرندگان مورد نظر وی (که دارای انگیزش‌های بالقوه یا امنیتی هستند) اطلاعات را به شیوه‌های متفاوتی پردازش نمایند و فرضیه‌های ذیل را مطرح سازند:

فرضیه ۲- رؤسای جمهور دارای ویژگی انگیزش امنیتی تمایل دارند به پردازش «از پایین به بالا» دست بزنند (به عبارت دیگر، توجه خود را بر آینده‌های بدترین حالت و حداکثر زیان‌ها متمرکز سازند).

فرضیه ۳- رؤسای جمهور دارای ویژگی انگیزش بالقوه تمایل دارند به پردازش «از بالا به پایین» دست بزنند (به عبارت دیگر، توجه خود را بر آینده‌های بهترین حالت و حداکثر سودها متمرکز سازند).

از این گذشته، انتظار می‌رود که این تفاوت‌ها از لحاظ شیوه پردازش اطلاعات بر انتخاب گزینه نیز تأثیر بگذارند. فرضیه‌های ذیل پیوندی میان گرایش‌ها به ریسک و رفتار ریسک (به عبارت بهتر، انتخاب گزینه) برقرار می‌سازد.

فرضیه ۴- رؤسای جمهور دارای انگیزش امنیتی احتمال دارد به شیوه‌ای ریسک‌گریزانه رفتار نمایند

فرضیه ۵- رؤسای جمهور دارای انگیزش بالقوه احتمال دارد به شیوه‌ای ریسک‌پذیرانه رفتار نمایند

البته، شرایط خاصی وجود دارد که ممکن است این فرضیه‌ها به اجرا در نیایند. کمبود بدیل‌ها ممکن است از نقش گرایش‌های رئیس جمهور به ریسک بکاهد و یک انتخابی بیانجامد که صرفاً از سطح اشتیاق تأثیر می‌پذیرد. در نتیجه، فرضیه ذیل حاصل می‌آید:

فرضیه ۶- اگر تنها یک بدیل وجود داشته باشد که بتواند سطح اشتیاق را تحقق بخشد، احتمال می‌رود که آن بدیل، بدون توجه به سطح ریسک‌اش انتخاب شده باشد.

در نتیجه‌گیری از مرحله گزینه، دست خود را در زمینه امکان مشاهده تأثیرات برداشته‌ها از عدم قطعیت، عدم صحت اطلاعات، و فشار زمانی، باز می‌گذارم، و به پیروی از جانیس و مان (1977) و جرج (1980) فرضیه ذیل را مطرح می‌کنم.

فرضیه ۷- برداشت‌های رئیس جمهور در مورد بالا بودن میزان عدم قطعیت و فقدان اطلاعات معتبر با گرایش‌های رئیس جمهور به ریسک تعامل خواهند داشت و بر برونداد تصمیم تأثیر خواهند نهاد.

به ویژه، انتظار دارم رؤسای جمهور از استراتژی‌های پرهیز تدافعی که در بالا مورد بحث قرار گرفتند پیروی در این راستا، کنند. فرضیه ذیل را برای وضعیت‌هایی پیشنهاد می‌کنم که یک رئیس جمهور، میزان عدم قطعیت را بالا و اطلاعات را نادرست تصور می‌کند اما فشار زمانی را شدید تلقی نمی‌کند.

فرضیه ۷a- اگر فشارهای زمانی، شدید نباشند احتمال می‌رود که هم رؤسای جمهور ریسک‌پذیر و هم رؤسای جمهور ریسک‌گریز از این زمان اضافی برای کاستن از عدم قطعیت و گردآوری اطلاعات معتبر بیشتر استفاده خواهند کرد.

در وضعیت‌هایی که رؤسای جمهور میزان عدم قطعیت را بالا، اطلاعات را نادرست و فشار زمانی را شدید تصور می‌کنند، انتظار دارم که آن رئیس جمهور از استراتژی پرهیز تدافعی پیروی کند تا وضعیت موجود را با گرایش‌های شخصی‌اش به ریسک تطبیق دهد.

فرضیه ۷b- اگر فشارهای زمانی، شدید باشند، احتمال می‌رود که رؤسای جمهور ریسک‌گریز رویکرد فزاینده (incrementalism) را در پیش گیرند.

فرضیه ۷c- اگر فشارهای زمانی شدید باشند، احتمال می‌رود که رؤسای جمهور ریسک‌پذیر رویکرد تحریض شدید را در پیش گیرند.

۵) استراتژی‌های عملیاتی کردن و اندازه‌گیری

مطالعه موردی ساختار یافته، متمرکز و مقایسه‌ای

از میان پنج کار ویژه طراحی مطالعات موردی که جرج ارایه کرده بود تدوین سؤالات کلی در مورد هر مطالعه موردی، چه بسا مهمترین وظیفه خواهد بود. محقق باید مراقب باشد که استراتژی‌های قابل اتکایی را در زمینه اندازه‌گیری آن مورد در جهت پیشبرد انجام آن تحقیق پیشنهادی ارائه دهد. البته وقتی گردآوری داده‌ها صورت می‌گیرد، محقق ممکن است صلاح بداند سؤالاتی را تعریف کند که در هر مطالعه موردی مطرح می‌شوند، اما او باید مراقب باشد که ساختار و انسجام کلی طرح تحقیق را حفظ نماید. من هم پیش از آغاز تحقیق میدانی، سؤالاتی را مطرح کردم که در نمودار شماره ۲ ارایه شده‌اند.

سؤالاتی که در هر مطالعه موردی مطرح می‌شوند به دو مرحله بازنمایی و انتخاب گزینه‌ها تقسیم می‌شوند. در مرحله بازنمایی، سؤالات بر موضوع شناسایی سطح اشتیاق رئیس جمهور متمرکز است. در مرحله انتخاب گزینه، موضوعات ذیل محور سؤالات را تشکیل می‌دهند: (۱) این که گزینه‌ها به چه شیوه‌ای مورد ارزیابی قرار

می‌گیرد، (۲) این که رئیس‌جمهور، عدم قطعیت، اطلاعات نادرست، و فشار زمانی شدید را چقدر در نظر می‌گیرد، و (۳) مختصات «انتخابی» که به نتیجه می‌رسد. پاسخ‌ها به این سؤالات راهنمای ارزیابی میزان اعتبار فرضیه‌هایی است که «چهارچوبه تبیین ریسک» را تشکیل می‌دهند.

به منظور ارزیابی ارزیابی دقیق‌تر و صادقانه‌تر در مورد فرضیه‌های «چهارچوبه تبیین ریسک»، بین نمونه‌هایی که شواهد و مدارک در دسترس، موجبات تأیید «قوی»، «ضعیف» و «متوسط» آنها را فراهم می‌آورند تفکیک قایل می‌شوم. این دیدگاه‌ها مبتنی بر شواهد کمی و کیفی است که در دسترس محقق می‌باشد. شواهد تصمیم‌گیری رئیس‌جمهور در طی برخی دوره‌های تصمیم‌گیری، کاملاً حقیقی و واقعی است. مدارک و شواهد مستقیمی در مورد فرایندهای فکری رئیس‌جمهور، در دسترس است و آشکارا فرضیه‌های چهارچوبه تبیین ریسک را تأیید می‌کنند. این نمونه‌ها برچسب «تأیید قوی» می‌خورند. در سایر دوره‌های تصمیم‌گیری، شواهد کمی، محدودتر است و درصد شواهد غیرمستقیم در مورد فرایندهای فکری رئیس‌جمهور نیز بیشتر است و یا همه این شواهد در جهت یکسانی نمی‌باشند. در این شرایط، من هنوز احساس می‌کنم اطمینان دارم که این شواهد موجبات تأیید فرضیه‌های چهارچوبه تبیین ریسک را فراهم می‌آورند، اما با این حال باید خاطرنشان سازم که این شواهد نه کامل‌اند و نه قطعی. این موارد، «تأیید متوسط» دریافت می‌کنند. در سومین مقطع تصمیم‌گیری، شواهد مستقیم در مورد فرایندهای فکری رئیس‌جمهور ممکن است ناچیز و پراکنده باشد و یا برخی از شواهد در دسترس بی‌ثمر باشد و یا خلاف فرضیه‌های چهارچوبه تبیین ریسک حرکت کند. در این شرایط، من همچنان مطمئن هستم که این شواهد، فرضیه‌ها را تأیید می‌کنند، ولی تصمیم من مبتنی بر دریافت‌ها و تفسیر است. این موارد «تأیید ضعیف» دریافت می‌کنند.

مرحله یک: بازنمایی

- سطح اشتیاق رئیس‌جمهور که برآیندهای مطلوب / پذیرفتنی را در یک مورد توصیف می‌کند چیست؟

* سطح اشتیاق، مرحله آغازین نیست، بلکه بالعکس، مرحله پایانی است که رئیس‌جمهور آرزوی رسیدن بدان را دارد.

* به دنبال بحث‌هایی در مورد اهداف، امیال، امیدها، نیازها و ضرورت‌ها بروید.

- آیا سطح اشتیاق، حفظ وضع موجود تلقی می‌شود یا این که تغییر مثبت از وضع جاری امور را نیز در برمی‌گیرد؟ سطح اشتیاق چگونه پایدار می‌ماند؟ آیا برآیندهای پایین‌تر از نقطه مرجع، نامطلوب یا ناپذیرفتنی تلقی می‌شوند؟

* به دنبال توصیف تعهد به اهداف، بحث‌هایی مربوط به «نپذیرفتنی دانستن» شکست‌ها، و شواهد قالب‌ذهنی «برد به هر قیمتی» باشید.

مرحله دو: انتخاب گزینه

- گزینه‌های مورد بررسی کدامند؟ سودها / هزینه‌ها و برآوردهای موفقیت / شکست چگونه مورد بحث قرار می‌گیرند؟ گزینه‌ها چگونه مورد بحث، مقایسه، و ارزیابی قرار می‌گیرند؟

* با بررسی گزارش‌ها، اسناد، زمان‌های اجلاس‌ها، منابع دست دوم و زندگی‌نامه‌های شخصی، گزینه‌هایی را که رئیس جمهور مورد بررسی قرار می‌دهد شناسایی کنید.

* آیا برآوردهای عددی در مورد احتمال، مورد بحث قرار می‌گیرند؟ اگر چنین است، رئیس جمهور، چگونه آنها را در مورد استفاده قرار می‌دهد؟ آیا بررسی گزینه‌ها به عقلانیت شیوه کار، نزدیک است؟ آیا سازش میان ارزشها مورد شناسایی قرار می‌گیرد و حل می‌شود؟ آیا برداشتهای مورد ارزشهای مورد انتظار مد نظر قرار می‌گیرند؟

* آیا گزینه‌ها بر حسب سطح اشتیاق رئیس جمهور ارزیابی می‌شوند؟

* آیا به این علت که رئیس جمهور تصور می‌کند گزینه‌ها نمی‌توانند سطح اشتیاق را تحقق بخشند یا از آن فراتر روند، گزینه‌ها فوراً رد می‌شوند؟

* آیا الگوی قابل قبولی وجود دارد که رئیس جمهور از طریق آن، اطلاعات مربوط به گزینه‌ها را پردازش نماید؟ آیا این الگو با شیوه پردازش «بالا به پایین»، یا «از پایین به بالا» که لاپس مطرح کرد قرابت دارد؟
* آن گزینه نهایی که انتخاب شده است چگونه است؟ این فرایند به چه شباهت دارد؟ آیا ملاحظات تلویحی در مورد ریسک نسبی به این فرایند وارد شده است؟

- برداشتهای رئیس جمهور در مورد عدم قطعیت، صحت اطلاعات، و فشار زمانی کدامند؟

* آیا رئیس جمهور به این علت که از اطلاعات نارسا، برآوردهای ناقص، و تحلیل معیوب، نگران است خویشترنداری به خرج می‌دهد؟

* آیا رئیس جمهور، زمان را مسأله‌ای تأثیرگذار بر بررسی گزینه‌ها می‌داند؟

- مزیت‌های گزینه انتخاب شده نسبت به سایر گزینه‌های مورد بررسی چیست؟ آیا برآیندها پرشمارتر و بسیار متنوع‌ترند؟ آیا رئیس جمهور تصور می‌کند که برآیندهای منفی شدید حداقل امکان‌پذیرند؟ آیا رئیس جمهور می‌پذیرد که برآوردها ناقص و معیوب هستند یا با توجه به واقعیت‌ها نادرست‌اند؟

* آیا گزینه‌های انتخاب شده، «مخاطره‌جویانه» تلقی می‌شوند یا «محتاطانه»؟

* آیا در مورد طیف وسیعی از برآیندهای بالقوه در مورد برخی گزینه‌ها نگرانی ابزاری شود؟

* آیا گزینه‌ای که انتخاب می‌شود تنها یکی از میان گزینه‌های بسیار است یا این که صرفاً تأیید تنها گزینه

مورد بررسی می‌باشد؟

* آیا گزینه‌ای که انتخاب می‌شود نمایانگر رویکرد فزاینده می‌باشد یا نشانگر رویکرد تحریض شدید؟

* آیا رئیس جمهور از اتخاذ تصمیم پرهیز می‌کند؟ آیا او کارکنان دفتر خود را تشویق می‌کند که گزینه‌های

بیشتری را ارائه دهند، اطلاعات بهتری به دست دهند و یا در سطح اشتیاق تحدید نظر کنند

خوشبختانه، از میان ۴۵ موردی که در مجموع فرضیه‌های چهارچوبه تبیین ریسک را تأیید کردند ۳۰ مورد

(۶۷ درصد) «تأیید قوی»، ۱۰ مورد (۲۲ درصد) «تأیید متوسط» و تنها ۵ مورد (۱۱ درصد) تأیید ضعیف دریافت

کردند.

تحقیقات مبتنی بر اسناد بایگانی شده

من برای بازسازی فرایندی که به تصمیمات رئیس جمهور در این موارد انجامید (و پاسخگویی به سؤالاتی

که در نمودار شماره ۲ مطرح شدند)، از هر دو نوع منابع تحقیقاتی دست اول و دست دوم استفاده کردم. قبل از

انجام تحقیقات براساس اسناد بایگانی شده نیز کوشیدم بهترین منابع دست دوم در زمینه هر یک از مطالعات

موردی را بررسی کنم (این منابع دست دوم شامل اسناد «روابط خارجی ایالات متحده» و آثار دانشمندان مختلف

هستند اما به این نمونه‌ها محدود نمی‌شوند). در این راستا برداشت موشکافانه‌تری در مورد این مطالعات موردی

ارایه کردم و سپس سری هم کتابخانه هاری ترومن، کتابخان جان اف کندی، مرکز اسناد ملی، و مرکز اسناد

امنیت ملی زدم. در این مراکز اسناد، اسناد رئیس جمهوری، نامه‌های شخصی، گروه‌های متصدی ثبت امور

نهادهای و تاریخ شفاهی را بررسی کردم. از تصاویر اجلاسها، گزارشهای وزارتخانه‌ها، یادداشت‌های شخصی،

مصاحبه‌های شخصی و سایر اشکال مستندات دست اول یادداشت‌برداری کردم.

گستره تحقیق در این نوشتار بسیار وسیع است، از این رو نمی‌توانستم تک‌تک اسناد مربوط به هریک از

موارد تحت بررسی را تحلیل نمایم. در عوض، از استراتژی تحقیق هدایت شده پیروی کردم. این استراتژی

مبتنی بر سؤالاتی است که در زمینه هر یک از موارد تحت بررسی و اهداف کلی این طرح تحقیقاتی مطرح می‌شوند. در این روش، امیدوارم آن اسناد کلیدی را که بیشترین ارتباط را با موضوع دارند البته با توجه به سؤالات موجود بررسی کرده باشم یا بدانها دسترسی داشته باشم.

ارزیابی شخصیت از نزدیک

آخرین مدلی که در این نوشتار به کار گرفته شد فن ارزیابی شخصیت از نزدیک می‌باشد که هرمان (1980a) ارائه کرده است. هدف از کاربرد این فن، تسهیل «کد گذاری آن متغیر محیطی است که انگیزش بالقوه / امنیتی را به بار می‌آورد. متأسفانه، لاپس (1987, 1990, 1995) هیچ رهنمودی را در مورد آن ویژگی‌های شخصیتی که با این متغیر محیطی پیوند دارد ارائه نمی‌دهد. از این رو، تلاش کرده‌ام فن سنجش شخصیت را که هرمان ابداع کرده است با مطالعه رفتار ریسک تطبیق دهم. برخی از ویژگی‌های شخصیتی که هرمان مورد سنجش قرار داده است (چه به صورت مثبت چه به صورت منفی) با گرایش تصمیم‌گیرنده به ریسک (و در نتیجه، با انگیزش بالقوه / امنیتی) پیوند دارند. «باور به توانایی کنترل رویدادها»، «نیاز به قدرت» و «وظیفه‌شناسی» چه بسا همگی ارتباط مثبتی با ریسک‌پذیری (انگیزش بالقوه) دارند؛ اما «نیاز به پذیرش» و «بهره‌مندی از ذهن پیچیده» نیز ممکن است ارتباط مثبتی با ریسک‌گریزی (انگیزش امنیتی) داشته باشند.

ام. هرمان وجی.تی. پرستون با به کارگیری فن ارزیابی شخصیت از نزدیک، مجموعه‌ای از داده‌ها را ارائه کرده‌اند و نمره‌هایی را برای هشت ویژگی شخصیتی تعدادی از رؤسای جمهور امریکا در نظر می‌گیرد. این مجموعه داده‌ها این امکان را برای من فراهم می‌کند تا نمایه‌ای از گرایش‌های رئیس جمهور به ریسک طرح‌ریزی کنم. جدول شماره ۲، نمره‌هایی را در مورد پنج ویژگی شخصیتی کلیدی در میان شش رئیس جمهور (ریگان، بوش، جانسون، کندی، آیزنهاور، و ترومن) نمایش می‌دهد

جدول شماره ۲ - گرایش جمهور به ریسک

مجموعه (رده‌بندی)	مجموع (خام)	بهره‌مندی از ذهن پیچیده	نیاز به پذیرش	وظیفه‌شناسی	نیاز به قدرت	باوربه توانایی کنترل رویدادها	
2 (2T)	1.09 (21)	-.350 (6)	-.110 (5)	.760 (6)	400 (۱)	.390 ^a (3b)	ریگان (MH 1981)
6 (6)	.52 (۱۵)	-.540 (3)	-.180 (3)	.470 (۱)	.440 (2)	.330 (۱)	بوش (MH 1991)
3 (2 T)	1.078 (21)	-.452 (4)	-.216 (2)	.621 (5)	.731 (6)	.394 (4)	جانسون (JTP 1994)
4 (4)	.787 (16)	-.634 (2)	-.314 (۱)	.602 (3)	.639 (4)	.494 (6)	کندی (JTP 1999)

۱	1.232	- .420	- .062	.618	.663	.433	ترومن
(۱)	(25)	(5)	(6)	(5)	(5)	(5)	(JTP 1994)

توجه:

- MH: کد گذاری است که ام. هرمان در آن سال انجام داده است.

- JTP: کد گذاری است که جی. تی پرستون در آن سال انجام داده است.

- a: نمره استاندارد

- b: رده دارای نمره استاندارد (پایین‌ترین = ۱ و بالاترین = ۶).

نمره‌های مثبت بالا در این نمایه نشان دهنده انگیزش بالقوه هستند، حال آنکه نمره‌های پایین (یا منفی) نمایانگر انگیزش امنیتی می‌باشند. جمع‌بندی نمره‌های استاندارد و مقایسه رده‌ها به خاطر این بود که یک رده‌بندی انباشتی ارایه شود. ترومن در این نمایه در منتهالیه انگیزش بالقوه قرار می‌گیرد، اما بوش و کندی در منتهالیه انگیزش امنیتی قرار می‌گیرند (در این خصوص، شیوه سنجش [اندازه‌گیری] و نمره‌های استاندارد در برابر نمره‌های رده‌ها اصلاً مطرح نیست). به علت قرابت و مشابهت‌هایی که از لحاظ نمره‌های نمایه و مسایل مربوط به در دسترس بودن اسناد میان دو دولت بوش و کندی وجود دارد، دولت کندی بر دولت بوش ترجیح داده شد.

داده‌های مربوط به زندگی‌نامه‌ها که جهت‌گیری‌های شخصی ترومن و کندی در برابر ریسک را نشان می‌دهند اعتبار نمایه گرایش به ریسک را تا حدودی تأیید می‌کنند. پایگ^۱، ترومن را فردی توصیف می‌کند که اراده و تمایل قاطعی برای پذیرش مسؤولیت تصمیم دارد. البته مشاوران رئیس جمهور نیز توانایی وی را در «اتخاذ تصمیمات سرنوشت‌ساز بدون تأمل آزارنده در مورد طرح‌های بعدی» بسیار می‌ستودند. به گفته یکی از مشاوران نزدیک ترومن، هیچ نگرانی، تردید و وحشتی از جانب ترومن دیده نمی‌شد. تمایل ترومن به انجام انتخاب‌های سخت با نوعی آرمان‌خواهی همراه بود که در مواجهه با تحولات سیاسی و سایر خطرات به او جرأت و جسارت می‌داد؛ به طوری که وی می‌دانست یا تصور می‌کرد که می‌داند درست عمل می‌کند. دین آپسون^۲ یکی از نزدیکترین مشاوران و معتقدان ترومن، اظهار می‌دارد که «رئیس جمهور اصلاً توجه و اعتنا نمی‌کرد اقدامی که تصور می‌کرد درست است و بیشترین منفعت را برای کشورش به ارمغان می‌آورد، تأثیر منفی بر

1. Paige
2. Dean Achson

فرصت‌های سیاسی حزبش خواهد نهاد؛ دکترینی که بعدها در مورد رؤسای جمهوری آمریکا متداول گردید، تحت عنوان «دست خود را برای انتخاب همه گزینه‌ها باز گذاشتن» نام گرفت و از قرار معلوم نوعی پرهیز از تصمیم محسوب می‌شد و برای ترومن هم هیچ جذابیتی نداشت. منتقدان ترومن نیز توجه خود را به گرایشهای شخصی وی به ریسک معطوف می‌کردند و مثل آپون خاطر نشان می‌ساختند که رئیس جمهور در برابر ابهام‌ها ناشکیباست و تمایل زاید الوصفی به اتخاذ تصمیمات قاطعانه دارد. علاقه وافر وی به مقایسه تاریخی معمولاً اثر خود را می‌نهد، اما به نظر می‌رسید که وی عزم خود را جزم کرده است و براعت‌مداد به نفس خود تأکید دارد، تقریباً انگار که والتر میتی^۱ در دفتر بیضی شکل نشسته است و «تاریخ» را برای هدایت زمام امور انتخاب کرده است. البته، استنان پلز^۲ اظهار می‌دارد که ترومن در «تظاهر به شجاعت» افراط کرد تا ضعف خودش را جبران کند. این توصیفات نشان می‌دهند که قرار دادن ترومن در منتهاالیه قسمت «انگیزش بالقوه» در این نمایه بجا و مناسب است.

طرفداران کندی، برخلاف ترومن وی را «محتاط»، و «خویش‌تندار» توصیف می‌کنند. کندی در اتخاذ تصمیمات سیاست خارجی، رایه اندیشه‌های مخالف را تشویق کرد و اجازه داد همه آرای موافق و مخالف مطرح شوند. والت روستو نوعی تضاد در شخصیت کندی مشاهده کرد. این تضاد، بین تلذذ سیری‌ناپذیر از زندگی و مردمی که با این تصور از احتمال شکست و تراتژدی سنجیده می‌شدند وجود داشت. کندی تا آنجا که می‌توانست اهداف خود را بزرگ و عظیم قرار داد. اما وی از روی دیگر آن نیز می‌ترسید. آنچه وی می‌خواست این اهداف کلان پدید آورند، کاری دشوار، طولانی، طاقت‌فرسا رنجش‌آور و پلید بود. منتقدان کندی وی را به مصحلت‌گرایی متهم می‌کنند و خاطر نشان می‌سازند که گرایش وی به محفوظ داشتن گزینه‌هایش به راحتی توجیهی را برای به تعویق انداختن تصمیمات ناخوشایند در زمینه مسایل مهمی که نتایج تصمیمات در مورد آنها آن قدرها واضح نبودند فراهم می‌نمود. سیاست خارجی کندی، به نظر منتقدان وی، فاقد جهت‌گیری بود و افراط وی در حزم اندیشی و احتیاط کاری، مسبب برخی از ابهامات، تزلزلها، و مسیرهای کور دیپلماسی امریکا در طول دوره زمامداری وی بود. البته حتی هنگامی که اختلاف نظرهای داخلی در مورد یک واقعیت خارجی، سازش‌ناپذیر بودند کندی حتی تلاش می‌کرد در مورد آنها نیز نوعی سازش ایجاد کند. بروس نازلش^۳ کندی را شخصیت «هملت‌واری» تلقی می‌کند که مدام چهره عوض می‌کرد، مردد بود، از مسئولیت طفره می‌رفت، اجازه

1. Walter Mitty
2. Stephen plez
3. Bruce Nazlish

می‌داد حوادث بر سر وی فرود آیند و نمی‌توانست تا آخر دوام آورد. توصیفاتى که در بالا ارایه شوند، نشان می‌دهند که قرار دادن کندی در منته‌الیه انگیزش امنیتی در این نمایه، به جا و مناسب است.

شرایط گستره

اولین و مهمترین هدف این نوشتار آزمون فرضیه‌هایی است که «چهارچوبه تبیین ریسک» را تشکیل می‌دهد. در این خصوص، همه نتایج را باید نه تعمیم‌پذیر بلکه گویا تلقی کرد من فقط امیدوارم که نشان دهم تبیین حداقل نسبی رفتار ریسک رئیس جمهور با استفاده از چهارچوبه تبیین ریسک، امکان‌پذیر است. مطالعه‌ی رفتار ریسک. مسلماً موضوعی پیچیده است، و چهارچوبه تبیین ریسک، بی‌گمان نیازمند ظرافت بیشتری می‌باشد. گستره مطالعاتی این طرح پژوهشی محدود گردیده است تا مجال ذره‌ای کنترل بر متغیرهای بیرونی فراهم آید. این امر گویایی (و مناسبت) یافته‌های آن در مورد حیطة بررسی مداخله نظامی بالقوه در یک بافتار خاص را کاهش می‌دهد. من نیز اکراه دارم که یافته‌های این نوشتار را به فراتر از دو دولتی که در اینجا مورد بررسی قرار دادم بسط دهم با وجود این که نوشتار حاضر، ادعای تجربی مطرح نمی‌کند، ولی من احساس می‌کنم پیشرفت‌های مفهومی و نظری که در چهارچوبه تبیین ریسک تبلور یافته است، نواقص و محدودیت‌های این طرح تحقیقاتی را جبران خواهد کرد.

نتیجه‌گیری

در این نوشتار روشهای متعددی را که دانشمندان علوم اجتماعی برای تفسیر مفاهیم «ریسک»، «عدم قطعیت»، و «گرایش به ریسک» به کار گرفته‌اند، بررسی کردم و به پیامدهای برتری دادن برخی تعاریف بر تعاریف دیگر نیز اشاره کردم. سپس تعاریفی را که من در سراسر این نوشتار از آنها پیروی می‌کردم ارایه دادم و از آنها دفاع کردم. بخش سوم ادبیات متعددی را که بر این نوشتار تأثیر می‌نهند و در رشته‌های متعددی از قبیل علوم سیاسی، روان‌شناسی، اقتصاد، تجارت، و جامعه‌شناس وجود دارند مورد توجه قرار داد. بخش چهارم مسایل مربوط به اندازه‌گیری، اعتبار، و ارزیابی را مطرح کرد و نقدی را پی‌ریزی نمود که بنیان تئوریک و طرح تحقیقاتی این نوشتار (در بخش‌های پنجم و ششم) را فراهم کرد. در بخش پنجم، طرح «چهارچوبه تبیین ریسک» را به صورت مبسوط تشریح کردم و در مورد ریشه‌های تئوریک و تجربی هر فرضیه به بحث پرداختم. بالاخره بخش ششم آن روشهای تحقیق را که در این نوشتار به کار رفتند، کانون توجه قرار داد. *

* با توجه به حجره بالای منابع و ه‌آخذ، در این گزارش آورده نشده‌اند. علاقه‌مندان به آدرس منبع اصلی مراجعه نمایند.

